



نوشته هایی پیرامون جنسیت و مسائل جنسی

گرد آوری شده از سایتها و مجموعه های مختلف

پورن یک سرگرمی و لذت زنانه است

<http://shahrvand-yar.com/media/4184>



سوم دی ماه 1391

tt

جولوم

بکارگردان فیلم های پورن برای زنان: پورن یک سرگرمی و لذت زنانه است

آنا اسپن (با نام واقعی آنا اروسمیت) کارگردان انگلیسی فیلم‌های پورن زنان است که به‌طور
بگسترده درباره سکس، پورنوگرافی و فمینیسم صحبت می‌کند

شما گفتید الهام‌بخش‌تان لحظه‌ای بود که فهمیدید از وجود صنعت سکس عصبانی نیستید، **
اما به این که تمایلات جنسی مردانه را برآورده می‌کند حسادت می‌کنید. چه کمبودی برای
زنان احساس می‌کردید؟

آن زمان سال ۱۹۸۸ بود، یعنی کمبود برای زنان در همه زمینه‌ها وجود داشت. شما حتا
چپین‌دل نداشتید – هرچند من در واقع پایان‌نامه‌ام را در کالج سنت‌مارتین درباره این نوشتم که
چه‌طور چپین‌دل آن چیزی نیست که زنان واقعاً می‌خواهند. زنان مجلات پورن نداشتند. یادم
هست مارچی کلارک (هنرپیشه بریتانیایی) برنامه‌ای درباره مسائل جنسی برای تلویزیون
تهیه کرده بود که خیلی ضعیف بود

اما فارغ از این که مردم با صنعت سکس موافق باشند یا نه، من فکر می‌کنم که خواسته‌های
جنسی زنانه ارزش سرمایه‌گذاری دارد. در حال حاضر شرکت‌ها برای ساختن فیلم پورن
برای زنان هزینه می‌کنند، زیرا بازارش وجود دارد

بدون درک و شناخت اهمیت این بازار، تمایلات جنسی زنانه نادیده انگاشته می‌شود و از
برآوردن آن شانه خالی می‌شود و این عقیده که ما [زنان] در سکس تنها به‌دنبال عشق هستیم
یاز تولید شده و پابرجا می‌ماند؛ که من آن را واقعاً توهین‌آمیز می‌دانم

اولین تجربه شما از پورن چه بود؟ **

اولین چیزی که من دیدم، چند تصویر از نشریه

بود که وقتی ۱۱ ساله بودم و پیاده از مدرسه به خانه برمی‌گشتم به طور اتفاقی دیدم. یکی از تصاویر زنی بود در لباس پوست‌پلنگی. طبعاً ما به عنوان دخترهای مدرسه‌ای از عصبانیت دیوانه شدیم

بعداً من به چند نسخه از نشریه

۲) UK tabloid the Daily Sport

برخوردم که برادرم در اتاقش داشت. اما اولین باری که از پورن استفاده کردم زمانی بود که با دوست پسرم بودم

و این زمانی بود که این ایده در ذهن شکل گرفت که تمایلات جنسی زنانه در ** پورنوگرافی برآورده نمی‌شود؟

بله. من چیزی از پورن نمی‌دانستم. هیجان‌انگیز بود. از لذت بردم و مطمئناً این کار را برای رضایت خاطر دوست‌پسرم انجام ندادم. وقتی ۲۲ ساله بودم، کتاب

Women On Top

نوشته نانسی فرایدی را خریدم و فکر می‌کنم این کتاب خیلی راهگشا بود. کتابی است درباره‌ی فانتزی‌های زنان و دقیقاً همه‌چیز در این کتاب بود. این کتاب به من کمک کرد. هویت جنسی‌ام را بپذیرم. برای من خیلی مفید است

و همچنین به من کمک کرد که بفهمم دوجنسگرا (بای‌سکچوآل) هستم. نمی‌دانم کی این موضوع را نزد خودم اعتراف کردم. اعلان عمومی [همجنسگرا بودن] در کار نبود. یک‌جورهایی تدریجاً برایم آشکار شد که به زنان نیز گرایش جنسی دارم

آیا این تجربه‌ها انگیزه شما را در ساختن پورن برای زنان تقویت کرد؟ **

برای من، مثل خیلی از مردم، ساختن پورن یک جور کار رویایی شیطنت‌آمیز بود که دوست داشتم به موازات زندگی‌ام انجام بدهم. من در ۲۴ سالگی به دانشکده هنر سنت مارتین لندن رفتم و به فکر ساختن پورن افتادم. در آخرین سال تحصیل در این دانشکده ترم را دربارۀ پورن نوشتم: «به سوی پورنوگرافی نوین»؛ و یک فیلم سکسی ساختم

اولین فیلم من کاملاً آزمایشی بود. هر چند مردها نمی‌توانستند با آن راست کنند. اما افرادی هم بودند که ادرار می‌کردند و.. بنابراین کارم ضعیف نبود

آیا فکر می‌کنی بیش از یک فرد متوسط به سکس علاقه داری؟**

نمی‌دانم. چه‌طور مقایسه می‌کنید؟ می‌گویند مردها هر هفت ثانیه یک بار به سکس فکر می‌کنند. خب، من زیاد دربارۀ سکس فکر می‌کنم و ازش لذت می‌برم. هنوز هم. هیچ سابقه‌ای از سو استفاده جنسی در زندگی من نبوده. و اگر خانواده‌ام را ببینید ممکن است بپرسید چه‌طور ممکن است آن‌ها مرا بار آورده باشند. چون آن‌ها از طبقه متوسط و خیلی معمولی هستند. ما خانواده‌ای از نظر جنسی راحت و بی‌رودربایستی نیستیم

وقتی من

Women On Top

را می‌خواندم در آن زن‌هایی بودند که می‌گفتند از زمانی که خیلی کم‌سن و سال بودند تصورات جنسی داشتند. و من هم داشتم. اما من برای داشتن این تصورات در سال‌های نوجوانی احساس گناه می‌کردم

اگر فیلم‌هایتان را تحریک‌کننده ببابید، آیا آن‌ها را موفق ارزیابی می‌کنید؟**

بله. کاملاً. پورن مثل یک برنامه رقص زنده است، مثل اجرای نمایش، و شما باید به بهترین نحو ممکن از آن فیلمبرداری کنید. این همیشه یک موضوع مورد توافق است

پورن مثل سینمای معمولی نیست که شما بتوانید همه چیز را از پیش طراحی کنید و از بازیگرهایی با مهارت‌های بازیگری استفاده کنید. این‌که روز فیلمبرداری چه طور پیش برود تعیین می‌کند که فیلم چه قدر خوب در بیاید. احتمالات زیادی در این مسئله دخیل است. فقط باید در مدیریت چیزها در آخرین دقیقه‌ها خوب عمل کنید، موقعی که باید به بازیگران نقش بدهید و بازیگردانی کنید

آیا شما فیلم‌های خودتان را تماشا می‌کنید؟**

نمی‌توانم با انگیزه جنسی آن‌ها را تماشا کنم، چون آن‌ها پیش از هر چیزی و مهم‌تر از همه، «کار» هستند. بخشی از من و هنر من هستند. فیلم‌های پورن بریتانیایی را نیز تماشا نمی‌کنم. من برای لذت جنسی پورن تماشا می‌کنم اما باید فیلم‌هایی را ببینم که می‌دانم آدم‌های توی فیلم را هیچ‌وقت نخواهم شناخت

مهم است که کار را با چیزی که برایتان جذاب و تحریک کننده است شروع کنید، اما نباید فراموش کنید که دارید محصولی تولید می‌کنید که نیازمند سطحی از دانش فنی است. شما باید بدانید فیلم چه‌گونه تدوین می‌شود

این همه فیلم پورن بد احتمالاً توسط افرادی ساخته شده است که کاملاً هیجان زده شده‌اند و فکر کرده‌اند که «من واقعاً با این خوشگله حال می‌کنم»؛ و فراموش کرده‌اند به زوایای دوربین و چیزهایی مثل این توجه کنند

آیا بین صحنه‌های پورن اروپایی، آمریکایی و بریتانیایی تفاوت‌های فرهنگی می‌بینید؟**

اروپا آسان‌ترین قوانین ممیزی را دارد، یعنی هر کار متفاوتی می‌خواهید انجام بدهید، بروید در اروپا انجام بدهید. آن جا یک‌عالمه شاشیدن و کثافت‌کاری و سکس با حیوانات است که من با آن‌ها موافق نیستم

در آمریکا همه چیز بازیگری است. در بریتانیا پورن هنوز هاردکور (نشان دادن جزئیات سکس به صورت ناخوشایند) است، اما کمی شادتر است. ما بنی هیل [کم‌دین بریتانیایی] را داریم و بن داور [کارگردان بریتانیایی] که همیشه خندان اند. مقداری شوخ‌طبعی در پورن بریتانیایی وجود دارد. اما چیزهای واقعاً خشن مال آمریکا است

سال گذشته شما در مناظره «ما معتقدیم پورن خدمات اجتماعی خوبی ارائه می‌دهد» در **

انجمن کمبریج شرکت کردید. شما در برابر فعال ضد پورن، جیل دینز، قرار گرفتید و پیروز شدید. فکر می‌کنید چرا برنده شدید؟

ما همیشه برنده می‌شویم. من ۱۲ سال است که در مناظره‌ها شرکت می‌کنم. در هیچ‌کدام بازنده نشده‌ام. ما یک گروه هستیم که در این مناظره‌ها شرکت می‌کنیم و تنها موردی که بازنده شدیم، در دوبلین بود. البته آن‌جا در بین مخالفان ما یک شخصیت بسیار کاریزماتیک وجود داشت

ما برنده می‌شویم چون بحث ما منطقی است. جنبش ضد پورن یک نگرانی اخلاقی است، با تکیه بر خشم خداوند و عذاب جهنم، که مردم گول آن را نمی‌خورند. البته این اتفاق در کمبریج نزدیک بود بیفتد، بیش‌تر از آن چه معمولاً انتظار می‌رود. اما جیل دینز تمام بعدازظهر را سخنرانی کرده بود و این برایش یک امتیاز بود نسبت به ما

شما خودتان را فمینیست می‌دانید. فکر می‌کنید چرا بسیاری از فمینیست‌ها از وجود پورن **

عصبانی‌اند؟

من فکر می‌کنم موضوع قدرت است. فکر می‌کنم یک وجه قضیه انکار مسئله قدرت باشد. آن‌ها یک ایده‌آل برابری خواهانه‌ی تقریباً کمونیستی دارند. اما این به زنان برابری نمی‌دهد. مردها و زن‌ها با هم فرق دارند. آن‌ها قدرت‌های متفاوتی دارند. قدرت مردها توان جسمانی است و قدرت زن‌ها باروری و زایش. قدرت چیزی است که ما را به هیجان می‌آورد، بخش بزرگی از زندگی ماست

این که سکس درباره قدرت است، اجتناب ناپذیر است. من پورن را از بقیه زندگی جدا نمی‌کنم. تلاش برای انکار ساز و کار قدرت خیلی خوش‌خیالانه، اما واقعا مخرب است

این حرف به این معنی است که شما فرادستی و فرودستی (تصمیم‌گیرندگی و انفعال) را ** ناشی از مسائل زیست‌شناختی می‌دانید؟

من این را نمی‌گویم. من ذات‌گرا نیستم. من خیلی تحت تاثیر ژاک لاکان (روان‌کاو فرانسوی) بودم که می‌گفت: هر چیزی که به شما لذت بدهد، قدرت می‌دهد. بگویند یک زن فرودست است - هر چند گفتنش مشکل است - و او نتواند به این اعتراف کند. این‌جا لاکان می‌گوید که این زن خودش را خلع قدرت کرده است. اگر او کاری که برایش لذت‌بخش بود را انجام می‌داد شاید خیلی بیشتر احساس قدرت می‌کرد

هم مردها و هم زن‌ها می‌توانند مازوخیست (خودآزار) یا تصمیم‌گیرنده باشند. بین ما افرادی هستند که به طور طبیعی رهبر هستند در حالی که سایرین این‌طور نیستند. مردهای قدرت‌مندی هستند که در رخت‌خواب دوست دارند تحت سلطه باشند. من فکر می‌کنم زن‌ها تشویق می‌شوند به منفعل بودن، اما در طول تاریخ همیشه زنانی بوده‌اند که این‌طور نبودند. این زن‌ها اگر نگوئیم در رابطه دارای قدرت بیشتر، اما حریف خوبی بوده‌اند و از قدرتی که داشته‌اند حداکثر استفاده را کرده‌اند

من فکر نمی‌کنم جنسیت تعیین‌کننده‌ی قدرت باشد. آموزش در سطح مدارس برای زدودن بعضی از این باورها لازم است. برای مثال این که هورمون تستوسترون با خشونت مرتبط است، در حالی که در واقع به ابراز وجود و خودنمایی مربوط است

ما باید بتوانیم با قدرت بازی کنیم تا اسباب خوشی و تفریحمان شود. پورنوگرافی این امکان را به ما می‌دهد. برای مثال

BDSM

بردگی، چیرگی، سادومازوخیسم) همه‌اش پیرامون بازسازی سازوکار قدرت است. همه (فیلم‌های من هم همین بازسازی اند

چگونه فمینیست بودن شما با کاری که می‌کنید جور در می‌آید؟**

در دهه‌های شصت و هفتاد فمینیست‌ها احساس می‌کردند که باید تمایلات جنسی را از سایر رفتارهای انسان جدا کنند. زیرا در آن زمان آزار جنسی در محیط کار یک امر پذیرفته‌شده بوده. بنابراین فمینیست‌ها ناچار بودند بگویند که سکس قواعد خودش را دارد

حالا قوانین تغییر کرده‌اند و آدم‌هایی مثل من که در این جهت جهان تغییر یافته شده‌ایم، احساس می‌کنیم آزادی‌مان محدود شده است. مردان و زنان دیگر می‌دانند که سکس چه زمانی مناسب است و چه زمانی نه

ما می‌خواهیم آزادی‌مان را دوباره به دست بیاوریم و مرزها را دوباره از بین ببریم. ما نمی‌خواهیم پستان‌بندها را آتش بزنیم. ما می‌خواهیم جنبه‌هایی از خودمان را که فکر می‌کنیم جالب و سرگرم‌کننده است دوباره به دست بیاوریم

همه جنبش‌ها در مسیرهای پر پیچ و خمی کار می‌کنند، به این ترتیب در سال ۱۹۸۸ حرکت «فمینیست‌ها علیه سانسور» آغاز شد و در همان زمان «زنان اسکاتلندی علیه پورنوگرافی» شروع به کار کرد و پورنوگرافی فمینیسم را منشعب کرد

اما انواع متفاوتی از فمینیسم وجود دارد. من لیبرال هستم و جیل دینز مارکسیست است. من در هیچ سطحی نمی‌توانم با یک مارکسیست کنار بیایم

این خودش یک تفکر جنسیت‌زده در جامعه است که باید فقط یک نوع فمینیسم داشته باشیم. رسانه‌ها یک نگاه سطحی انداختند و گفتند خب این چیزی است که فمینیسم می‌گوید - جناح چپ و سوسیالیست - و حالا دیگر آن را به چالش نمی‌کشند

شما انتظار ندارید که مردی از جناح چپ با مردی از جناح راست موافق باشد. باید فمینیسم را مثل یک پارلمان ببینیم که در آن دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد و همه حق دارند بگویند چه می‌خواهند

و هنگامی که جیل دینز گفت من فمینیست نیستم فقط بی‌اطلاعی خودش را از این‌که فقط یک نوع فمینیسم وجود ندارد نشان داد

شما گفتید که می‌خواستید پورن بسازید، چون احساس می‌کردید به تمایلات جنسی مردانه پرداخته شده است و در مورد زنان این‌طور نبوده. یعنی فکر می‌کنید که پورن خواسته‌های مردان را توصیف می‌کند؟ یا آن‌ها را تعیین می‌کند؟

مردها با هم فرق دارند. برخی افراد پورنوگرافی را دوست دارند و برخی نه. من همیشه مردهایی را می‌بینم که پورن دوست ندارند و زن‌هایی که آن را دوست دارند. و ما آمار دقیقی نداریم که چه تعداد از مردها پورنوگرافی تماشا می‌کنند. هر کسب و کاری که می‌خواهد موفق باشد باید پاسخ‌گوی خواسته‌های مشتریان باشد

موقعی که تازه شروع کرده بودم از من سوال شد که آیا درباره این که زنان پورن می‌خواهند یا نه تحقیق کرده‌ام؟ این کار را نکرده بودم چون زنان در پاسخ می‌گفتند که پورن نمی‌خواهند، چون تا آن موقع چیزی که دوست داشته‌باشند بهشان نشان داده نشده بود. بنابراین من با چشم بسته پیش رفتم و این کار را انجام دادم. خوش‌بختانه جواب داد

من فکر می‌کنم پورن زندگی جنسی آدم‌ها را عوض می‌کند. اما فکر نمی‌کنم این تغییر چیز بدی باشد. جنبش ضد پورن می‌گوید که پورن مردم را تحت فشار می‌گذارد و این که زنان را تحت فشار می‌گذارد که مثلاً سکس مقعدی داشته باشند. اما همچنین زنان حس می‌کنند آزاد اند که سکس مقعدی داشته باشند. اولین باری که من آن [سکس مقعدی] را امتحان کردم ۱۸ ساله بودم و در آن زمان این کار خیلی شرم‌آور بود. اگر کسی می‌فهمید شما انگ می‌خوردید، ولی حالا دیگر این طور نیست

بله، افرادی هستند که حس می‌کنند تحت فشار اند که بعضی کارها را انجام بدهند، اما علت آن وجود پورنوگرافی نیست

چرا در پورنوگرافی تعداد ارگاسم‌های زنانه کم است؟

پورن تمام زمانش را صرف تصویر کردن زنان می‌کند که دارند لذت می‌برند و می‌گویند «عاشق اینم». اما اگر مردان به تجربه‌های زنانه اهمیت ندهند آنگاه پورن همه‌اش تجاوز است و برای زنان یک چیز منفی به حساب می‌آید. اما این طور نیست. حالا این به معنای لذت مردانه است یا لذت زنانه؟

لیندا ویلیامز [پژوهشگر فیلم، اهل آمریکا] کتابی با موضوع پورنوگرافی نوشته است با عنوان «هاردکور» و درباره دشواری دیدن حقیقت لذت صحبت می‌کند. پورن همیشه تلاش می‌کند به حقیقت لذت برسد. انزال نمی‌تواند ساختگی باشد، واقعی است

اما در ارگاسم‌های زنانه این هیچ‌وقت اتفاق نمی‌افتد (مگر این‌که آب از واژن بیاید). برای زنان لحظه هاردکور نخواهید داشت. هیچ‌وقت نمی‌توانید ببینید لذت یک زن واقعی است یا نه

دیدن ارگاسم زن دشوار است. من در فیلم‌هاییم اطمینان حاصل می‌کنم که زن همیشه قبل از مرد ارضا شود، اما بعضی وقت‌ها زن ارضا خواهد شد و بعضی وقت‌ها نه، من – حتا به عنوان کارگردان- چه‌طور می‌توانم بفهمم؟

پترا جوی [کارگردان دیگر پورن برای زنان] می‌گوید که همه‌ی زن‌های او ارضا می‌شوند. من نمی‌گویم؛ چون پورن تمامش اجرای نمایش است. پورنوگراف‌ها نمی‌گویند که این یک سکس واقعی است. همه‌چیز ساختگی است

این‌که ارگاسم زنانه را در فیلم بیاورید یا نه مشخص می‌کند که فیلم فمینیستی است یا نه. و من قطعاً این کار را می‌کنم. اما پورن یک سرگرمی با لذت زنانه است. من فکر می‌کنم نسبت به آن‌چه در ابتدا مورد توجه بود، الآن تاکید بیشتری بر لذت بردن زن در پورن هست

فکر می‌کنید اکنون چه چیزی می‌تواند زنان را ترغیب کند که به پورنوگرافی بپردازند؟ *

من فکر می‌کنم چیزی که کم داریم درک این موضوع است که وجود پورن، زن‌ستیزی و توهین به زن نیست. من از زبان جنبش ضد پورن استفاده می‌کنم، اما آن‌چه بعضی مردم زن‌ستیزی می‌دانند فقط یک‌جور ساده‌انگاری است

مردم نمی‌دانند پورن را چه‌گونه تماشا کنند. مثل جیل دینز، او درک نمی‌کند که اگر یک‌نفر از فرو بردن سرش در کاسه توالت لذت می‌برد، احساس نمی‌کند که خوار و خفیف شده است

ما یاد گرفته‌ایم که چه‌گونه اخبار ببینیم و آن را بفهمیم. و من فکر می‌کنم مردم باید یاد بگیرند چه‌گونه پورن تماشا کنند. پورن قواعد خودش را دارد و اگر شما آن‌ها را ندانید، آن را کاملاً نمی‌فهمید و ممکن است بی‌دلیل ناراحت شوید

می‌توانید بگویید امسال روی چه پروژه‌هایی کار خواهید کرد؟ **

من روی یک پروژه به نام “وی کانسنت” کار می‌کنم که یک گروه اینترنتی برای همه اهالی صنعت سکس است. از کارگران جنسی، پژوهشگران مسائل جنسی و پورن استارها گرفته تا مردمی که در سکس‌شاپ‌ها (فروشگاه‌های محصولات سکسی) کار می‌کنند

این یک سایت برای مردم است که صدایی داشته باشند برای حمایت از این صنعت، تا سیاست‌گذاران، روزنامه‌نگاران و دانش‌آموزان بتوانند بی‌واسطه و مستقیم آن را بشنوند؛ تجربیات مردم گوشه و کنار جهان است

Weconsent.org

به زودی روی شبکه اینترنت قرار خواهد گرفت

منبع: زنان و قوانین در جوامع مسلمان



افزایش زندگی بدون ازدواج جوانان ایرانی در زیر یک سقف

دو دختر ایرانی در گفت‌وگو با دویچه وله از تجربه زندگی مشترک با جنس مخالف زیر یک سقف بدون ازدواج گفته‌اند.

سعید پیوندی جامعه‌شناس نیز با اشاره به افزایش این نوع زندگی، معتقد است در ایران یک انقلاب خاموش صورت گرفته است.

امان‌الله قرایی مقدم جامعه‌شناس یک‌شنبه ۱۵ بهمن ۱۳۹۱ در گفت‌وگو با «سایت فرارو» به یک نتیجه بررسی درباره روابط جنسی دختران در ایران پیش از ازدواج اشاره کرده و گفته است:

«۵۰ دختری که را مورد بررسی قرار دادیم هر ۵۰ نفر دارای رابطه جنسی با پسران بودند.»

اخیرا مقامات جمهوری اسلامی ایران از افزایش زندگی دختران و پسران ایرانی زیر یک سقف بدون ازدواج ابراز نگرانی کرده‌اند.

مرتضی طلایی رئیس کمیسیون فرهنگی و اجتماعی شورای شهر تهران ۱۱ دی ۱۳۹۱ به خبرگزاری "ایلنا" گفت، زندگی مشترک خارج از ازدواج دختران و پسران در زیر یک سقف در تهران افزایش یافته است.

به گفته مرتضی طلایی "زندگی‌های مجردی دانشجویی" عمدتاً در محلات شمال شهر تهران گزارش شده و هنوز آمار رسمی در این زمینه از سوی نهادهای ذیربط اعلام نشده است.

بشنوید: گفت‌وگو با سعید پیوندی استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه پاریس

بهاره دانشجوی ۲۲ ساله رشته عمران یکی از همین جوانان ایرانی است که از دو سال پیش در شهر آمل به همراه دوست‌پسرش زیر یک سقف زندگی می‌کند.

او به دویچه وله می‌گوید که خیلی از دوستان نزدیک‌اش نیز به همین شکل با دوست‌پسر خود زندگی می‌کنند. بهاره می‌گوید این نوع زندگی مشکلاتی نیز به همراه دارد و ادامه می‌دهد:

«همسایه‌ها، صاحب‌خانه، همه می‌خواهند در این قضیه دخالت کنند و می‌پرسند شما با هم چه نسبتی دارید؟ با این حال چون خانواده‌ام از این موضوع خبر دارند ترس زیادی از دخالت بی‌جای همسایه و صاحب‌خانه و ... ندارم.»

بهاره ادامه می‌دهد با این‌که خانواده‌اش از این موضوع یعنی زندگی با یک پسر زیر یک سقف خبر دارند اما باز هم احتیاط می‌کند. او می‌گوید:

«هر بار که دوست‌پسرم می‌خواهد به خانه بیاید من چک می‌کنم که کسی در راه‌پله خانه نباشد و او را نبیند. مطمئناً کسانی که به این شکل زندگی می‌کنند و خانواده‌هایشان اطلاع ندارند ترس بیشتری دارند.»

«فاصله گرفتن جوانان ایرانی از زندگی سنتی»

سعید پیوندی استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه پاریس در گفت‌وگو با دویچه وله به وقوع یک انقلاب خاموش جمعیتی در ایران اشاره می‌کند و می‌گوید جوانان ایرانی به سرعت از سبک زندگی سنتی در چارچوب خانواده در حال فاصله گرفتن هستند.

سعید پیوندی می‌گوید، افزایش زندگی مشترک دختران و پسران زیر یک سقف بدون ازدواج بخش پنهان یا نیمه‌پنهان جامعه ایران است که تا به حال درباره این موضوع مطالعه و تحقیقی صورت نگرفته است.

این جامعه‌شناس درباره آمار جوانان مجرد ایران ادامه می‌دهد:

«الان در آمار رسمی، حدود هفت میلیون نفر از جمعیت ایران بین ۱۸ تا ۳۵ سال وجود دارند که ازدواج نکرده‌اند. چنین چیزی در تاریخ ایران بی‌سابقه است. این هفت میلیون نفر قاعدتاً افرادی نیستند که دارای رابطه‌ی جنسی نیستند یا با جنس مخالف ارتباط ندارند، ولی به هر حال در آمار سرشماری‌ها مجرد به حساب می‌آیند.»

مریم دختر دیگری است که از چهار سال پیش در تهران تنها زندگی می‌کند. مریم به دوپچه وله می‌گوید در این چهار سال در بازه‌های زمانی متفاوت، تجربه زندگی با چند پسر مختلف زیر یک سقف را داشته است و به‌خاطر مسائلی که بعدتر پیش می‌آید، این نوع زندگی را در ایران ترجیح نمی‌دهم.

مریم معتقد است جامعه ایران جایی بین سنت و مدرنیته گیر کرده است. او ادامه می‌دهد:

«من اگر جای دیگری غیر از ایران زندگی می‌کردم کاملاً زندگی مشترک زیر یک سقف بدون ازدواج را می‌پذیرفتم اما به خاطر مسائلی که بعدتر پیش می‌آید احساس می‌کنم فرهنگ این نوع زندگی برای پسرهای ایرانی جا نیفتاده است. در این مدت با چند پسری برای کوتاه مدت مشترک زندگی کردم. همه‌شان ابتدای کار مدرن صحبت می‌کردند ولی بعد از مدتی همان آدم می‌گوید ادامه این رابطه ممکن نیست چون خانواده‌ام چه خواهند گفت؟ خانواده‌ام می‌گویند تو تنها زندگی می‌کنی و از این حرف‌ها که چه‌طور این دختر تنها زندگی می‌کند؟»

«عدم توانایی حکومت برای مقابله با جوانان»



سعید پیوندی استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه پاریس بهاره دانشجوی ۲۲ ساله رشته عمران در شهر آمل اما می‌گوید از همان اول که شروع به زندگی مشترک با دوست‌پسر خود زیر یک سقف کرده است برای هر دویشان ازدواج مطرح نبوده است. او می‌گوید: «به غیر از خودم برای دوستان دیگر هم که به‌صورت مشترک زندگی می‌کنند ازدواج مطرح نیست، مهم فقط مشترک زندگی کردن است. حتی اگر هدف ازدواج هم باشد من نمی‌توانم تصور کنم با کسی ازدواج کنم که تجربه زندگی مشترک با او را نداشته باشم. شناختی که از زندگی با یک فرد به دست می‌آید هیچ جور دیگری به‌دست نمی‌آید.»

سعید پیوندی، جامعه‌شناس، معتقد است در حال حاضر حکومت ایران توان کنترل سیستماتیک برای برخورد با دختران و پسرانی که به صورت مشترک بدون ازدواج زیر یک سقف زندگی می‌کنند را ندارد.

این موضوع را بهاره دانشجوی ۲۲ ساله رشته عمران در شهر آمل به نوع دیگری بیان می‌کند و می‌گوید: «کنترل از سوی حکومت درباره زندگی جوانان با جنس مخالف زیر یک سقف وجود ندارد چون خیلی

زیاد شده است. نظر شخصی من این است که خیلی از این موارد را می‌دانند اما آن‌قدر مشکلات دیگری وجود دارد که حتی راضی هستند که بچه‌ها سرگرم همین مسائل باشند و دغدغه‌شان همین مسائل باشد تا این‌که بخواهند به موارد دیگری فکر کنند.»

افزایش زندگی مشترک بدون ازدواج در ایران در حالی است که مقامات جمهوری اسلامی علاوه بر حساسیت‌های شرعی، نگران کاهش نرخ رشد جمعیت نیز هستند. بر اساس نتایج آخرین سرشماری صورت گرفته، جمعیت ایران به ۷۵ میلیون و ۱۴۹ هزار و ۶۶۹ نفر رسیده است. این آمار حاکی از کاهش رشد جمعیت ایران است.



گزینش های ما در عشق از دیدگاه روانشناسی مژگان کاهن (روانشناس)

عشق پدیده ای است که از دیر باز ذهن انسان را به خود مشغول کرده است. دانشمندان حوزه های گوناگون به نوعی به تحلیل این پدیده در انسان پرداخته اند. مطلبی که در زیر آمده است سعی دارد به طور اجمالی یک سری از فاکتور های روانی را که در ایجاد این حس نقش بازی می کنند را باز شمارد .
معشوق انعکاسی از عاشق

جستجوی فردی که انعکاسی از ما باشد از شایع ترین تئوری هایی است که به عنوان دلیل انتخاب معشوق بیان می شود. به این مفهوم که در فرد مقابل چیزی که در خودمان نیز وجود دارد، ما را به طرف او جذب می کند. در حقیقت در این نوع عشق انسان در جستجوی "منی دیگر" است. منی که بتواند تصویر مرا چون آینه در خود انعکاس دهد. منی که برایم آشناست و برایم امنیت به همراه می آورد . گاهی نیز در جستجوی آینه ای هستیم که "من ایده آل" را به ما باز گرداند. اگر به عنوان مثال "سخت کوش بودن" جزو ایده آل های ما باشد، اینکه بتوانیم عشق فردی سخت کوش را به خود معطوف کنیم، برایمان تأییدی است از تصویری که می خواهیم از خودمان داشته باشیم .

در حقیقت، ما در این نوع عشق، در جستجوی نگاهی هستیم که ما را در آن تصویری که دوست داریم از خودداشته باشیم تأیید کند. هر چه تردید در صحت این تصویراز خود بیشتر باشد، حضور این دیگری به عنوان عاملی اطمینان بخش برای ما حیاتی تر می شود .

البته باید گفت در اغلب عشق ها، به میزانی این بعد به چشم می خورد. هر فردی در رابطه با معشوق تا حدی در جستجوی بازسازی نگاهی است که از خود دارد. نگاه تأیید کننده ی دیگری برای ما نمودی است که چقدر با "ایده آل هامان" منطبق هستیم. ولی زمانی که عشق تنها به این جنبه خلاصه شود، می تواند نمودی از شخصیت شکننده فرد عاشق باشد که بدون نگاه مثبت معشوق تمام روانش متزلزل می شود .

یکی دیگر از مشخصاتی که این عشق دارد، ایده آلیزه کردن فرد معشوق است. زیرا که شخص برای اینکه بتواند دیگری را بعنوان آینه ای که تصویرش را به او باز می گرداند مورد تأیید قرار دهد، باید از او در ذهنش شخص "معتبری" بسازد.

معشوق به عنوان موجودی مکمل

در این عشق تفاوت های فرد است که ایجاد کننده ی این احساس کشش بین دو نفر می شود. در اینجا دیگر شخص در جستجوی همتای خود نیست، بلکه در جستجوی کسی است که جایگزین یک سری فقدان های وجودی اش شود. به عنوان مثال فرد منزوی عاشق فردی بسیار اجتماعی می شود. عامل اصلی این کشش یافتن ابعادی است که فرد در خود نمی تواند ایجاد کند. به گفته ی

روانشناسان در بسیاری موارد این تفاوت نه تنها می تواند با زمان جذابیتش را از دست بدهد، بلکه بصورت عامل اختلاف طرفین بروز کند. یعنی جنبه هایی که در اول ارتباط عامل اصلی انتخاب فرد بوده اند، به مرور زمان برای فرد عاشق به صورت ضعف هایی غیر قابل تحمل در می آیند تا جایی که می توانند جدایی دو فرد را باعث شوند. به عنوان مثال در نمونه ی بالا اجتماعی بودن فرد به "سبک بودن" یا "فضا گیر بودن" تعبیر شود .

می توان گفت در نوع اول عشق (جستجوی فرد مشابه خود) نیز سیر رابطه می تواند به همین جا ختم شود. یعنی با مرور زمان شخص مقابل انعکاسی می شود از ضعف هایی که فرد درخود تحمل دیدنش را ندارد و به این صورت عشق کمرنگ تر و کمرنگ تر می شود. زیرا فرد از حضور مداوم کسی که او را پی در پی به یاد ضعف های خودش می اندازد احساس راحتی نمی کند .

برخلاف چیزی که می توانیم تصور کنیم، این دو نوع گرایش (کشش به فرد مشابه و یا متفاوت) می توانند به طور هم زمان در یک فرد وجود داشته باشد. در حقیقت روان انسان به دلیل پیچیدگی که دارد، قادر است در خود تناقضات بسیاری را جا بدهد. در روانشناسی احساسات متناقض، حضور یکدیگر را همیشه نفی نمی کنند. سیاه و سفید می توانند هم زمان با هم وجود داشته باشند و همین تناقضات هستند که دینامیک روانی ما را باعث می شوند .

روانشناسان معتقدند یک سری از دلایل انتخاب عشقی از ناخود آگاه و بخش دیگرش آگاهانه می باشد .

به عقیده " وینچ" ، ما در خیلی مواقع در بخش "خود آگاه ذهن مان" برای انتخاب در جستجوی شباهت های فرد مقابل هستیم. "ارزش ها و علائق مشترک" در این انتخاب نقش بازی می کنند. در صورتی که بخش "مکمل" عشق را تا حدود زیادی "ساختار شخصیت" افراد و نیاز های عاطفی و عمیق و در خیلی موارد ناخود آگاه شان عامل می شوند. اساس این نظر وینچ عقاید فروید در این زمینه است. در حقیقت فروید در کتاب "مقدمه ای بر نارسسیسم" ، عنوان می کند که در تجربیات بالینی اش مشاهده نموده است که افراد خود شیفته گرایش زیادی به انتخاب اشخاص وابسته و مطیع دارند .

در حقیقت وینچ در کاری تحقیقی، می خواست صحت و سقم این گفته ی فروید را به محک آزمایش بگذارد. او با استفاده از متدهای آماری (آنالیز فاکتوریل) به بررسی گروهی از زوج ها پرداخت. وی در تحقیقاتش نشان داد که مردهای خود مرکز و خود شیفته، گرایش به انتخاب زنانی دارند که تصویری منفی از خود دارند و مدام در حال ملامت خود هستند. در حالی که زنان خود شیفته و خود محور بیشتر مردان مضطرب و تشنه حمایت را انتخاب می کنند .

محققین دیگری مثل شوتز و ویلی نیز در تحقیقات بعدی به نتایجی مشابه رسیدند. به عقیده شوتز عاملی که در انتخاب های عاشقانه موثر است این است که کاراکترهایی که در رفتار فرد بروز می کند، با نیازهای درونی و ناخودآگاه فرد مقابل منطبق و هماهنگ باشد (و بالعکس).

بی تردید چون شخصیت انسان ها بعدهای متفاوت و پیچیده ای دارد، می توانیم تصور کنیم که در بعدهای مختلف افراد نقش های مختلفی را بعهده داشته باشند. در خیلی زوج ها، اگر این احساس عشق ایجاد می شود بخاطر این است که مکمل بودنشان در زمینه های گوناگون با عوض شدن نقش ها همراه است.

مثال زیر ما را به درک این مطلب یاری می دهد:

آقایی دوست دارد در زندگی روزمره و اجتماعی، کنترل همه چیز را در دست او باشد. این تمایل با انتظاراتی که همسر این شخص از او دارد، منطبق است. ولی در زمینه ی جنسی زن است که دوست دارد نقش فعال داشته باشد و همه چیز را هدایت کند. این رفتار بسیار مورد علاقه مرد می باشد. زیرا او ترجیح می دهد که موقع نزدیکی منفعل بماند. در این زوج مشاهده می کنیم که بعد مکمل بودن وجود دارد، ولی در زمینه های مختلف رل ها تغییر می کند. اگر در این زوج عشق ادامه پیدا می کند بخاطر این است که زمینه هایی که در آن مکمل هستند با هم منطبق می باشند.

شباهت بدون مکمل بودن

شباهت زیاد ساختار روانی، می تواند مانع دوام رابطه عاطفی باشد. به عنوان نمونه، اگر در طرفین، نیاز به کنترل و هدایت دیگری در همه ی زمینه ها به یک شدت وجود داشته باشد، احتمال این که بین دو فرد نزدیکی عاشقانه دوام پیدا کند کم است. در این شرایط حتی اگر کششی هم بین دو فرد ایجاد شود، بعد از پایان فاز " ایده آل کردن دیگری " و با شروع زندگی واقعی، با هم وارد یک "بازی قدرت" خواهند شد که در آن هر کدام سعی می کند قانون خود را به دیگری تحمیل کند. یا به عنوان مثال اگر در هر دو طرفین این نیاز وجود داشته باشد که دیگری برایش رل "حمایت مادرانه" را ایفا کند و خود نتواند این رل را برای او بازی کند، باز هم امکان تداوم رابطه ی عاطفی کاهش خواهد یافت. در چنین رابطه ای، هر دو احساس محرومیت می کنند. زیرا نه چیزی که انتظار دارند بر آورده می شود و نه خود می توانند به نیاز دیگری پاسخ گو باشند.

مکمل کامل بدون شباهت

در اینجا برای درک این نوع رابطه، مثال زیر را عنوان می کنیم:

رابطه ای را فرض کنید که در آن یکی از طرفین (مثلا زن) احتیاج مداوم به انتقاد کردن و کوچک کردن دیگری دارد و طرف مقابل در نقشی که دارد کاملا احساس رضایت می کند . زیرا نقشی است که از کودکی به او اهدا شده است و با گذشت زمان، رل "قربانی بودن" برایش نقش حیاتی پیدا کرده است. زمانی که تحقیر می شود، می تواند به دیگران از اخلاق و بر خورد زنش شکایت کند و با دادن رل قربانی به خود، دلسوزی دیگران را برانگیزد .

این رابطه، رابطه ایست که شانس ادامه اش زیاد است . زیرا هر کدام از طرفین به گونه ای به دیگری نیاز دارد. در حقیقت این "دیگری" به او یاری می دهد که سناریو ارتباطی مورد نیازش را به اجرا در بیاورد. یعنی تا زمانی که طرفین قبول کنند به بازی نقششان ادامه بدهند، این رابطه ادامه خواهد کرد. ولی همین که یکی از دو طرف به دلایلی (مثلا به دنبال یک روان درمانی) تصمیم به تغییر نقشش بگیرد، زوج متزلزل خواهد شد .

تاثیر نیازها و ترس های انسان ها در پیدایی و تداوم عشق

نکته ی اساسی و مهمی که در روابط انسان ها و خصوصا در رابطه ی یک زوج باید در نظر گرفته شود، نه تنها احتیاج ها و نیازهایی است که افراد بیان می کنند، بلکه نیازهایی است که ریشه در ناخودآگاه فرد دارد. این نیازها نقش اساسی در در رابطه ها بازی می کنند .

از نظر شوترز، دو فاکتور اساسی در ناخودآگاه تعیین کننده ی نزدیک شدن یا عدم نزدیک شدن دو فرد به هم می باشند: این دو عامل "ترس های اساسی" و "احتیاجات ریشه ای" افراد هستند .

به عقیده ی او اگر احتیاجات ریشه ای فرد ترس های اساسی دیگری را بیدار کند، احتمال اینکه بین این دو نزدیکی عاطفی دوام پیدا کند کم است . زوجی را در نظر بگیرید که مرد در آن ترس شدیدی از کنترل شدن و محبوس شدن توسط دیگران دارد. ترس از این که دیگران به فضای خصوصی او تجاوز کنند. او نیاز شدیدی به تنها یی و مستقل بودن دارد. تعریفی هم که از زوج دارد نیز بر اساس همین نیاز و ترس است .

در همین زوج، در زن ترس زیادی از اینکه دیگران او را رها کنند و به حال خودش بگذارند، وجود دارد. تنها یی برای او برابر است با از دست دادن محبت دیگران. او احتیاج دارد که دیگران مدام او را احاطه کنند و بدینسان به او احساس امنیت بدهند. به خاطر همین احتیاج دارد که همسرش مدام به او توجه کند و دوستانش را دائم به خانه دعوت کند. او نیاز همسرش به داشتن فضای شخصی را، به دلخور بودن او تعبیر می کند. متقابلا مرد نیاز همسرش به توجه را نشانی از سعی او در

کنترل و تسلط بر او تلقی می کند. در اینجا مشاهده می کنیم که در این زوج، نیاز یکی با ترس دیگری تلاقی پیدا کرده است. این تلاقی باعث می شود که احساس نزدیکی این دو از بین برود و با زمان از هم فاصله بگیرند و یا باهم درگیر شوند .

برای اینکه بین دو فرد نزدیکی عاطفی پدید و تداوم یابد، باید بین نیازها و ترس های درونی این دو هماهنگی وجود داشته باشد. منظور این نیست که این نیازها و ترس ها عین هم باشند بلکه به این مفهوم است که به میزانی با هم شباهت داشته باشند و با هم در تناقض قرار نگیرند .

جستجوی ترمیم رابطه های گذشته

وقتی دو نفر با هم در معرض آشنایی قرار می گیرند، دستگاه روانی هیچ کدامشان بکر و دست نخورده نیست . بلکه تمام تجربیات مثبت و منفی که در زندگی داشته اند ساختار روانی آن ها را فرم داده است. سرخورده گی ها، تجربیات دردناک و جراحات ترمیم نیافته، جزوی از این تجربیات هستند. گذشته افراد یکی از عواملی است که در چگونگی انتخاب و برقراری رابطه های عاطفی تاثیر می گذارد. در حقیقت، ما با برقراری رابطه های عاطفی جدید، درموردی سعی در بازیابی و بازسازی رابطه هایی هستیم که در گذشته به نوعی در ما جراحاتی بر جای گذاشته اند. این جراحات ها گاهی به زمانی دور باز می گردند و چنانکه فریاد هم اشاره می کند حتی می توانند به کمبود هایی که در رابطه با والدینمان داشته ایم مربوط باشند. در حقیقت هر رابطه جدید، برای ما به گونه ای تلاشی است برای اینکه بتوانیم دوباره آن رابطه را تجربه و به نوعی ترمیم کنیم. یکی از دلایل این که مشاهده می کنیم بسیاری از اشخاص خود را در رابطه ای شبیه به روابط قبلی شان قرار می دهند، این است که سیستم روانی به این شکل سعی دارد به نوعی با دوباره زندگی کردن آن رابطه جراحات روانی بر جا مانده را ترمیم بخشد و بدین گونه باعث پاک شدن بخش دردناک و جایگزینی آن با "تجربه رضایت روانی" شود .

این جستجوی " تصویر از رابطه های عاطفی گذشته"، تا حدی عادی است ولی زمانی مشکل ایجاد می کند که در فرد اضطراب های شدید که ناشی از "ترس از دست دادن است" بیدار کند. این اضطراب می تواند تاثیر زیادی بر کیفیت رابطه بگذارد و از عمیق شدن آن جلوگیری کند. زیرا ما دیگر فرد مقابل را آنچنان که هست، با تمام ضعف ها و قوت هایش، نمی بینیم. بلکه او برایمان تبدیل به ابزاری می شود که توسط آن، رابطه های گذشته مان را بیدار و زندگی کنیم . عامل دیگری که در انتخاب های عشقی ما تاثیر میگذارد به " تاریخچه ی خانواده ای که در آن دنیا آمده و بزرگ شده ایم" بر می گردد. در حقیقت " مکانیسم های روابط خانوادگی" به نوعی به ما منتقل می شود و به عنوان عاملی می تواند تعیین کننده اعمال و انتخاب های ما باشد .

ما برای اینکه بتوانیم رابطه ای عاطفی سالم برقرار کنیم، در بعضی موارد لازم است که این مکانیسم های روانی را بشناسیم و به این ترتیب بتوانیم از این دایره های بسته ای که رابطه های گذشته و تاریچه خانوادگی مان به ما تحمیل کرده اند خارج شویم .

تمام نکات ذکر شده نباید ما را از در تعریفمان از عشق محدود کند. درست است که تجربه عشقی می تواند تمام فاکتورهای یاد شده را در بر داشته باشد، اما بیش از هر چیز یک تجربه ی فردی است و به همان اندازه که هر فرد متفاوت است این تجربه نیز تجربه ای منحصر به فرد خواهد ماند. تجربه ای که فرد را با تمام وحدانیتش در بر می گیرد. یک قرن پیش مونتاین خیلی خوب این جنبه ی عشق را بیان می کند :

"اگر مرا مجبور کنید که بگویم چرا او را دوست داشته ام تنها یک پاسخ دارم: زیرا او، او بود و من، من بودم ."

این که چرا دو نفر همدیگر را دوست دارند "یک جواب" ندارد. بلکه جواب های مختلفی دارد. یک مجموعه است. در حقیقت رابطه ی عشقی با شکل گرفتنش، شوری در فرد ایجاد می کند . شوری که باعث می شود دیگر نتوانیم آن را تنها به یک احساس نوستالژی و یا بازیابی رابطه گذشته خلاصه کنیم. تجربه ی عشقی تجربه ایست که نه تنها گذشته فرد را در بر می گیرد، بلکه به نوعی بخاطر منحصر فرد بودنش فرد را از خودش و تجربیاتش فراتر می برد و او را وارد یک تجربه ی جدید می کند .

مزگان کاهن (روانشناس)
mojgankahen44@yahoo.fr
[/http://mojgankahen.blogfa.com](http://mojgankahen.blogfa.com)

اهمیت کتاب "شهر نو"



کتاب و ادبیات

گذران زندگی در "شهر نو"

پیرامون محلهٔ زنان خودفروش در جنوب تهران پیش از انقلاب کتاب و مقاله اندک نیست. اهمیت کتاب "شهر نو" در این است که از "قلعه" تصویری عینی و ملموس ارائه می‌دهد، تا آنجا که خواننده خود را در آن فضای پر نکبت احساس می‌کند.

محله‌ای که از پایان دوران قاجار در جنوب غربی تهران، مأوای چند عشرتکده و فاحشه‌خانه بود، از زمانی که فضل‌الله زاهدی، نخست وزیر دولت کودتای ۲۸ مرداد، در سال ۱۳۳۳ به دور آن حصار کشید، به "قلعه زاهدی" شهرت یافت و به اختصار "قلعه" یا به زبان روسپیان "قله" گفته شد. این محله سرنوشتی شگفت‌انگیز داشته و با این که برای جامعه "تابو" به شمار می‌رفت، درباره آن چندین کار پژوهشی صورت گرفته است.

در میان گزارش‌ها و پژوهش‌هایی که درباره روسپی‌گری یا تن‌فروشی در ایران انجام شده، کتاب "شهر نو" نوشته محمود زند مقدم، این ویژگی را دارد که نه به زبان علمی آمار و ارقام، بلکه با تصاویر عینی و ملموس این گوشه از پایتخت ایران را تصویر کرده است. نویسنده، همچنان که در پیشگفتار کتاب آورده، چندان در پی بررسی و شناخت علمی این پدیده نیست، بلکه بیشتر بر آن است که خواننده را با دردها و فلاکت‌های آن محیط آشنا کند. از همین روست که کار او چه بسا تأثرانگیز است و مانند اثری ادبی خواننده را دگرگون می‌کند.

کتاب "شهر نو" دو جستار را در بر دارد که پدیده‌ی روسپی‌گری را پیش و پس از انقلاب به زیر ذره‌بین می‌برند: جستار نخست به عنوان "شهر نو" گزارشی است از روسپی‌خانه بزرگ تهران پیش از انقلاب که به "قلعه زاهدی" و "خیابان جمشید" و "دروازه قزوین" و چند نام دیگر مشهور بود.

نویسنده توضیح می‌دهد که این تحقیق به حدود سال ۱۳۴۸ برمی‌گردد که او در هیئتی به کار پژوهشی سرگرم بود. او می‌نویسد: «روسپیان در شهر تهران به سه بخش شدند: روسپیان خیابانی، روسپیان که در خانه‌های امن به کار مشغول بودند و روسپیان شهر نو.» (ص ۱۴ کتاب)



چند پژوهشگر رشته جامعه‌شناسی به کار تحقیقی مشغول می‌شوند و «سرانجام پس از سال و ماهی، منتشر شد حاصل کارشان با عنوان روسپی‌گری در شهر تهران، که مطالعه‌ایست به قاعده، علمی و فاخر...» (۲۴) اما کاری که آقای زند مقدم انجام داده و بی‌گمان با حاصل کار "مؤسسه‌های تحقیقاتی" هم‌سنخ نبوده، در این وجیزه گرد آمده است، و چه بهتر!

نه جامع اما مؤثر و گویا

"شهر نو" زبانی ویژه دارد که با توجه به نظر نویسنده تلاشی پذیرفتنی و حتی ستودنی است. کتاب قصد ندارد برگی بر دهها تحقیق و پژوهش علمی بیفزاید. هدف او آن است که تصویری واقعی، روشن و زنده از زندگی روسپیان ارائه دهد، تا شاید مردم و گاهی نیز مسئولان از این ناروایی‌ها به خود آیند، اندکی مسئولیت، اگر نه شرم، احساس کنند.

کتاب نثری سراسر است، بریده و شکسته دارد، چون زندگی درهم برهم و مغشوش روسپیان. توصیف‌هایی برنده و رسا که تصاویری قاطع و روشن پیش چشم خواننده می‌سازند. مثل دوربینی که قصد دارد، همه چیز را بدون حشو و زواید عکسبرداری کند و تمام. تصاویر فوری، بدون دغدغه‌ی کادر و نور و در مرحله ظهور بدون رتوش.

تحقیق نویسنده به اصطلاح میدانی است. او با مراجعه مکرر به "شهرنو" دیده‌ها و شنیده‌های خود را به شکل ملموس و عینی ثبت کرده. با بیشترین دقت در ثبت مشاهدات و کمترین اصلاح و دستکاری در شنیده‌های خود. الفاظ، چه بسا مستهجن و رکیک در نظر اهل اخلاق، همان طور به روی کاغذ آمده‌اند. زبان ویژه، یا به اصطلاح ژارگون دنیای روسپیان را می‌توان به تمامی و با امانت در ثبت گفتارها دید و شنید: «سر بزنگا رسیدیم!... پیدام نشده بود، لاشی‌یا داشتن مختو می‌داشتن تو قوطی کر ببت. تا می‌یومدی بجنبی، تیلیتیش کرده بودن مختو... کاریم داشتی، همین دور و ور می‌پلکم. از هر ناکسی بیرسی، آدرسمو می‌گه به هت... نوکرتم. جملاتو عقشه!» (۳۳)

سرگرمی‌های "هنری"

سراسر فضای قلعه آکنده از پلشتی و آلودگی است، از همان اولین تصویر و ورود به جهنم: «وقتی سرانجام می‌گذری از قاب آهنی، خیابانی می‌بینی خاکی، پر غبار و بو، بوها: رنگ و وارنگ. انتهای خیابان می‌رسد، لخ لخ، به یک دیوار، عین ظلمات. دو سوی خیابان دو جوی، شبیه چین‌ها و زخم‌ها و شیارهای عارض روزگار، گاهی پت و پهن، گاهی لاغر و قلمی، لبالب لجن و جوی‌ها: کاسه لیس لجن...» (۲۸) کتاب با همین زبان فشرده داستان‌ها نقل می‌کند از زندگی سرشار از نکبت و فلاکت، در تصاویری زنده و عریان. تا خواننده ببیند در کنار شهری که در آستانه "تمدن بزرگ" ایستاده بود، چه زندگی‌ها جریان داشته است.

نویسنده گزارشی دقیق ثبت کرده از دو نمایش یا "تیاتر" قلعه که در آنها بی گمان همان روسپیان و پانداها بازیگر هستند و "تماشاگران محترم" نیز همان مشتریان قلعه. اینجا "هنر" نیز به همان پلشتی و پلیدی آلوده است و برآمده از گذران قلعه.

«هوشنگ خان (می‌آید و می‌ایستد روبروی زهرا): خوب خودتو گرفتی... دیگه نوکرتو به جا نمی‌یاری... زهرا: خفه شو، بی پدرمادر!

هوشنگ: سه ساله دنبالتم. ده سال دیگم شده، می‌یام، تا کارتو نکنم، دس نمی‌کشم.

زهرا: داغشو می‌ذارم رو دلت.

هوشنگ: خیالت خیلی قرصی؟

زهرا: پ نه... خیالت همه زنا مت ننهت خرابین... بند تمبوشون شله؟» (۱۲۷)

در نمایشی "تاریخی" هارون الرشید، خلیفه مقتدر عباسی، روی صحنه هوار می‌کشد: «جلاد! جلاد! جلاد! بیا. بپر از رو سن پایین، بزنی با اون توپوزت تو فرق سر این مادر به خطا. اون چونون بزنی که از هر سولاخ چشمش، یه جفت چراغ زنبوری بپره بیرون تا مایه عبرت بشه برای کل تماشاچیان محترم تیاتر.» (۱۳۷)

کتاب از پایان کار "شهرنو" چیزی نمی‌گوید. اما کسی سرنوشت این محله را در جریان انقلاب ضدسلطنتی سال ۱۳۵۷ از یاد نمی‌برد. گروهی از جوانان انقلابی که از "غیرت دین و ایمان" به جوش آمده بودند، چند روزی پیش از پیروزی قطعی انقلاب به این محله حمله بردند، برخی از خانه‌ها را تاراج کردند و چند روسپی بی‌نوا را در آتش سوزاندند.

اما کار نهائی قلعه به "دست توانای دولت انقلابی" رقم زده شد. چند ماهی پس از انقلاب در تابستان ۱۳۵۸ به دستور مقامات بولدوزرها به قلعه حمله کردند و خاک آن را به توبره بردند. از محله تلی عظیم باقی ماند که بعدها بر خرابه‌های آن پارکی ساخته شد.

همان درد کهنه

دومین جستار کتاب درباره فعالیت "واحدهای بهزیستی و مجتمع بهزیستی" است که نویسنده بیست سالی بعد و پس از انقلاب، در سال ۱۳۶۸ دو دیدار از آن داشته، و برداشت خود را تر و تازه ارائه داده است.



این مطالعه به توصیه سازمان بهزیستی انجام گرفته است، زیرا: «پس از دوران جنگ با عراق، نگران کرده بود مدیران سازمان را افزایش ناگهانی شمار طلاق‌ها و اعتیادها و در آن روزگاران و هم این روزگاران، پناهگاهی ندارند جز واحدهای بهزیستی، این از همه جا رانده‌شدگان در سرتاسر ایران.»

زند مقدم می‌افزاید: «این پژوهش محض نمونه و یافتن روشی مناسب برای مطالعه سرتاسری ایران، در چهار استان انجام شد: تهران، یزد (به خاطر کمترین شمار طلاق)، خرم‌آباد (بالاترین شمار طلاق) و

بلوچستان (به عنوان منطقه‌ای عشایری) و دریغ و درد که گم و گور شدند یادداشت‌های خرم‌آباد و یزد و بلوچستان، که هر کدام نمونه‌ای بودند بی‌همتا برای خودشان.» (۱۴)

پس پژوهشی که در دست داریم به تهران پس از انقلاب بر می‌گردد. ده سالی پس از برقراری "جمهوری اسلامی"، جامعه‌ای که از جنگ فارغ شده و از بحران فراگیر سر برداشته بود، ناگهان به خود آمد و دید که آن پدیده‌ی زشت و ننگین، که به ریشه‌کن کردن آن سوگند خورده بود، نه تنها ریشه‌کن نشده، بلکه در سطحی گسترده در سراسر جامعه گسترش یافته است. در هر کوی و برزن، و بدتر آن که، دیگر نه در محله یا کوی شناخته شده، بلکه در تمام محلات شهر و پستوی خانه‌ها و اعماق خانواده‌ها.

به ویژه در سال‌های اخیر درباره گسترش تن‌فروشی، پایین آمدن سن روسپیگری و رواج آن در میان لایه‌های شهرنشین، گزارش‌هایی تکان‌دهنده منتشر شده است. فقر و جهل قوام خانواده را در هم می‌ریزد و بسیاری از زنان جوانان، به دنبال آوارگی و اعتیاد و بی‌پناهی به خودفروشی تن می‌دهند. سردمداران جامعه این را می‌دانند، اما با ریاکاری بر آن سرپوش می‌گذارند، تا مسئولیت خود را پنهان کنند.

بسیاری از زنانی که سرگذشت آنها در کتاب آمده، در جوانی ازدواج کرده‌اند، در ۱۲ یا ۱۳ سالگی به خانه شوهر رفته و به عذابی الیم دچار شده‌اند. گروهی به امید پناهگاهی امن از جور ظالمانه‌ی پدر به خانه همسر پناه برده، اما ناغافل از چاله به چاه افتاده‌اند، و حال گاهی در ۱۶ سالگی مقیم خانه بهزیستی هستند. گفتار دردناک دختری جوان: «پدرم می‌آورد، وای می‌ساده، کارشونو می‌کردن، خیر سر پدرشون، پولشو می‌گرفت برای هروئین...» (۱۸۹)

سرنوشت مشترک بسیاری از زنان پس از طلاق: «بردم تو یه خونه تو قم. از قم آوردن تهرون، بردن تو یه خونه تو جسمید. سفته گرفتن. آلوده می‌کردن، بعد معتاد می‌کردن... افتادم تو کار، تا سردر آوردم این جا...» (۱۹۰)

بیشتر زنان از شهرهای مذهبی، قم و مشهد، نخست صیغه زایران بوده‌اند و بعد به بازار تهران آمده‌اند، حکایتی که پیش و پس از انقلاب تکرار شده است: «این حاجی بازاریا، پولدارم بودن، یه زنو صیغه می‌کردن... صیغه هه رو می‌شوندن، یه اتاق برایش اجاره می‌کردن. هر وخ می‌رفتن زیارت، می‌خاسن خاک توسری کنن، می‌رفتن سراغ صیغه‌هه... دلشونو می‌زد، یکی دیگه... ول می‌شد این خانومه... ردهش می‌کردن تهرون...» (۲۱۵)

در اینجا نیز نویسنده نه به دنبال انگیزه‌های پیچیده خودفروشی است، نه در پی موعظه‌های اخلاقی آسان و نه پیچیدن نسخه‌های سطحی.

"زنان گردن کلفت!"

نویسنده از پدیده شگفت‌انگیزی در خانه‌های بهزیستی گزارش می‌دهد. اینجا دیگر مردهای جاهل نیستند که شیره زنان را بکشند. در عوض زنانی هستند مارخورده و افعی شده. خانوم‌های باسابقه که "هرکدوم چل تا مردو

«دختر باشه، جوون باشه، خوشگل باشه، بی‌یاد، بعد قرنطینه، می‌فرسن اونور، چند شب مهمون اختصاصی گردن کلفتاس. می‌ریزن سرش، تا صب، شیره‌شو می‌کشن، شیره‌شو که کشیدن، افتاد به فس‌فس، ردهش می‌کنن، یکی دیگه...» (۱۹۱)

در جستار دوم کتاب زنی هست که مثل سجافی دو بخش کتاب را به هم می‌دوزد. او به سان وارثی امین حامل میراث "شهرنو" به جامعه پس از "انقلاب پرشکوه اسلامی" است. یکی از "مامان‌های لایق و با سابقه شهر نو" که به قول خودش "عاقبت به خیر" شده است.

همین "خانوم رئیس" لیست کاملی از روسپی‌های معروف قلعه ارائه می‌دهد و لیستی هم از جاهلان و باجگیرهای شهرنو که می‌توان آن را مکمل جستار اول کتاب دانست. او از گذران "شهرنو" در چند صفحه "داستانی پر آب چشم" روایت می‌کند که نمی‌توان در اینجا باز گفت و باید تفصیل آن را در کتاب خواند!

تنها گوشه‌ای از داستان: «نه بابامو دیدم نه ننه‌مو. چشامو وا کردم، تو قله بودم، آفتابه دسم بود. یه پام تو خلا بود، یه پام تو اتاق. یکه بودم تو کارم، صف بود پشت در اتاقم. تا می‌یومدم یه نفس چاق کنم، جیغ و ویغ خانوم رئیس در می‌یومد...» و پس از مرگ این سردسته: «یکی دوتا از خانوما خواسن سر بلن کنن جاشو بگیرن، عباس سیا زد تو فرق سرشون...» و این "عباس سیا" از جاهلان و یکه بزنی‌های لوطی و بامعرفت شهرنو است که سرانجام در جبهه شهید می‌شود و بسیار داستان‌های حیرت‌انگیز دیگر... و لب کلام را هم می‌توان از دهان همین "خانوم رئیس" کهنه‌کار شنید، آنجا که می‌گوید: «خراب کردن همه خونه‌ها رو، اولای انقلاب... دوره جمهوری، همه رو تار و مار کردن، گرفتن، بردن، چپوندن تو این سولاخ، تو اون سولاخ، این ور، اون ور... اونایی که رأس چکش بودن، توبه کردن، رفتن کمیته‌ها... حالا می‌یان گیر می‌دن به زن و بچه‌ی مردم...» (۲۱۷)

ناصر زراعتی، نویسنده‌ی مقیم سوئد، بر کتاب مقدمه‌ای نوشته و "انتشارات ارزان" و "خانه هنر و ادبیات"، دو بنیاد مستقر در سوئد، آن را در ۲۸۰ برگ منتشر کرده‌اند.

وندی مکروی

مدخل «فمینیسم و حقوق زنان» از دانشنامه‌ی لیبرتاریانسم

پنجشنبه، ۲۶ مرداد، ۱۳۹۱ | وندی مکروی ♦

<http://cheraghezadi.org/index.php/archives/3467>

ترجمه: حبیب فرحزادی

مقدمه مترجم: این مقاله، مدخل «فمینیسم و حقوق زنان» از دایرة المعارف لیبرتاریانسم است که در سال ۲۰۰۸ نوشته شده است. با خواندن این مقاله از روند شکل‌گیری فمینیسم، سه موج فمینیسم در قرن بیستم و همینطور تفاوت دیدگاه بین فمینیست‌های لیبرال با فمینیست‌های رادیکال اطلاعاتی به دست خواهید آورد.



صطلاح و واژه‌ی فمینیسم از این عقیده نشات می‌گیرد که زن و مرد، از لحاظ اخلاقی و سیاسی با هم برابرند و از این رو باید رفتاری یکسان با آن‌ها شود. این مفهوم در اکثر مواقع

به جنبش‌های مختلف در دو دهه‌ی اخیر نسبت داده می‌شود که تلاش کرده اند تا ایده‌ی برابری را در قوانین و فرهنگ بگنجانند.

با این وجود، سنت فمینیستی مکاتب مختلفی دارد و اغلب، تعریف آن‌ها از برابری یکسان نیست. برابری در نظر فمینیست‌های فردگرا، یعنی بهره‌مندی برابر از حمایت قانون که فرد انسان و مالکیت او را صرف نظر از مشخصات ثانویه‌ای نظیر جنسیت، نژاد و قومیت محترم می‌دارد. برای دیگر مکاتب فمینیسم که به عنوان فمینیسم رادیکال یا فمینیسم جنسیتی شناخته می‌شود، برابری به معنای برابری اقتصادی-اجتماعی است که در آن قدرت و ثروت با توسل به قانون در سراسر جامعه بازتوزیع شود، به طوری که این‌گونه امتیازات تاریخی‌ای که مردان داشته اند، محو شود. این دو مکاتب فمینیستی دو سر حدی در جنبش فمینیستی هستند.

به لحاظ تاریخی جامعه‌ی غربی با صورتی از فمینیسم بیشتر آشنا است که پایه‌هایش در قرن هجدهم و در اعتراض به قوانین و رسومی شکل گرفت که زنان را مجبور به ایفای نقشی فرمان‌بر می‌کرد. مری ولستون‌کرافت [۱] و المپی دگورث [۲] دو زن از پیشگامان این جنبش بودند.

دگورث روزنامه نگار و نمایشنامه‌نویس فرانسوی در زمان انقلاب فرانسه بود. او در ۱۷۹۱ و در پاسخ به اعلامیه‌ی معروف حقوق انسان (رجل/مرد) و شهروند ۱۷۸۹، اعلامیه‌ی حقوق زن و شهروند را منتشر کرد که در آن محروم کردن زنان از حق شهروندی را به چالش کشید و در دفاع از برابری بین دو جنس زن و مرد اقامه‌ی دلیل کرد.

لیبرال کلاسیک انگلیسی، مری ولستون‌کرافت، نیز به انقلاب فرانسه واکنش نشان داد. ولستون‌کرافت در ۱۷۹۰ ابتدا رساله‌ی احقاق حقوق انسان‌ها (رجال/مردان) را در دفاع از ایده‌ی انقلاب فرانسه نوشت که از طرف سیاستمدار انگلیسی ادmond برک [۳] مورد حمله قرار گرفت. وی در سال ۱۷۹۲ نیز رساله‌ی احقاق حقوق زنان در ۱۷۹۲ را منتشر کرد. در این اثر، او استدلال آورد که زنان با مردان برابر اند و تنها دلیلی که درجه دوم به نظر می‌رسند به دلیل آموزش ضعیف است که آن‌ها را به روی خانه‌داری متمرکز کرده است. رساله‌ی دوم احقاق حقوق زنان به عنوان اولین سند فمینیسم شناخته می‌شود.

پس فمینیسم غربی با این ادعا به وجود آمد که زن و مرد با هم برابر اند و از لحاظ اخلاقی و سیاسی از حقوق طبیعی برابر برخوردار هستند. فمینیسم خواهان آن شد که این حقوق به طور برابر برای زن و مرد به رسمیت شناخته شود، و زنان تعلیم ببینند که تا مستقل بیندیشند.

فمینیسم امریکایی، به عنوان یک جنبش سازمان‌یافته، زمینه‌های تاریخی متفاوتی دارد. به طور خاص، این جنبش از جنبش‌های بردگی در دهه‌ی ۱۸۳۰ سرچشمه گرفت. جنبش

الغای بردگی یک جنبش ضدبرده‌داری رادیکال بود که بر اساس این اصل که هر انسانی مالک خویشتن است؛ به این معنا که هر انسان اخلاقاً نسبت به بدن خویش حاکمیت دارد، خواهان توقف بلافاصله‌ی برده‌داری بود.

جنبش الغای برده‌داری به شیوه‌های متفاوتی در ترویج فمینیسم و تقویت آن کوشید. این اولین جنبش سازمان‌یافته و رادیکالی بود که زنان در آن نقش هدایت و رهبری را عهده دار بودند و تشویق به صحبت کردن برای مردم از روی سن می‌شدند تا بتوانند مخاطبین زن و مرد را پای صحبت‌های‌شان بیاورند. بسیاری از زنان جنبش الغای بردگی سابقه‌ی کواکر [۴]ی داشتند، که در آن سنت ایشان از تحصیلات و شایستگی‌های بیشتری به نسبت سایر جمعیت زنان بهره‌مند می‌شدند. آن‌ها به زودی از این‌که بخواهند تک‌بعدی نسبت به الغای برده‌داری فعالیت کنند، احساس نارضایتی کردند، به نظر می‌رسید آن‌ها فقط بر روی مالکیت مردان بر خود فعالیت می‌کنند و همین کار را برای جمعیت زنان انجام نمی‌دهند. ویلیام لوید گریسون [۵]، شخصیتی که از رهبران جنبش الغای بردگی شناخته می‌شد، در این نارضایتی فمینیست‌ها شریک شد و به عنوان قهرمان حقوق زنان نام گرفت.

در اوایل قرن نوزدهم، یک زن متاهل نمی‌توانست بدون رضایت شوهرش قراردادی را با دیگری عقد کند، زنان تمام حق‌شان را در مالکیت و تحصیل هر دارایی‌ای در آینده با ازدواج از دست می‌دادند، حق کنترل فرزندان به صورت قانونی فقط به پدر تعلق داشت، و زنان در صورت محبوس شدن توسط شوهر یا دیگر خویشاوندان مردشان از هیچ حمایتی برخوردار نبودند. رساله‌ی معروف سارا گریمک [۶]، نامه‌هایی در زمینه‌ی برابری جنسی و وضعیت زنان (۱۸۳۷)، به مقایسه‌ی قوانینی که بر برده‌ها حکم می‌راندند با قوانینی که بر زنان حاکم بودند، پرداخت و نشان داد که به گونه‌ای قابل توجه آن قوانین حتا در نوع انشا به هم شبیه بودند. بنابراین، خواست‌های فمینیست‌ها بر محور محدودیت‌های حقوقی علیه زنان متمرکز شد، تا از زنان همان حقوق مردان و حق مالکیت ایشان برخوردار شوند.

نقطه‌ی عطف این جنبش سال ۱۸۴۰ بود وقتی که نمایندگان زن امریکایی در کنفرانس جهانی ضدبرده‌داری در لندن از شرکت در کنفرانس محروم شدند. دو زن که بسیار خشمگین بودند -لوکرتیا موت [۷] و الیزابت کدی استانتون [۸]- به خانه بازگشتند و کنوانسیون سنکا فالز [۹] را برای حقوق زنان در ۱۸۴۸ سازمان‌دهی کردند. آن‌ها پیش‌نویس اعلامیه‌ی احساسات [۱۰] را آماده کردند. مشهورترین سند فمینیستی بحث‌برانگیز، این اعلامیه، اعلامیه‌ی استقلال امریکا را به گونه‌ای تفسیر کرد که به معنی استقلال زن از سایه‌ی مرد می‌شد. حق رای زنان نیز در آن اشاره شد و به دقت به تصویب رسید.

از آن زمان تا تایید و تصویب اصلاحیه‌ی نوزدهم قانون اساسی در ۱۹۲۰، مسیر اصلی فمینیست‌های امریکایی بر تامین حق رای زنان توسط استانتون و سوزان بی انتونی [۱۱] که به عنوان رهبران این جنبش شناخته می‌شدند، متمرکز شد. دیگر فمینیست‌ها در سه زمینه‌ی

متمایز از هم به فعالیت مشغول شدند - اصلاحات اجتماعی (به ویژه در زمینه‌ی اشتغال زنان)، حقوق جنسی و بارداری، و آموزش و پرورش - اما آن‌ها عموماً به عنوان افرادی که در داخل یک جنبش اصلاحی گسترده‌تر صدای زنان هستند، ایفای نقش کردند. وضعیت در بریتانیا هم به همین منوال بود، به گونه‌ای که کمپین‌های حق رای زنان برای دهه‌ها در زمینه‌ی حق رای جهانی برای زنان فعالیت می‌کردند تا سرانجام حق رای در ۱۹۱۸ به زنان بالای سی سال داده شد و نهایتاً در ۱۹۲۸ این حق به تمام بزرگسالان بالای ۲۱ سال رسید.

بعد از دستیابی به حق رای برای زنان، جنبش فمینیستی در آمریکا و بریتانیا ظاهراً مسأله‌ی بزرگی که جنبش را به جنب و جوش اندازد نداشت. مجدداً زنان به صورت فردی در راستای حقوق زنان فعال شدند. برای مثال در ۱۹۲۰ کتاب سوزان لا فولت [۱۲]، «زنان دغدغه‌مند»، از بازار آزاد دفاع کرد و با دخالت دولت در زندگی زنان مخالفت نمود. زنان همچنین در جنبش‌های گسترده تری حضور یافته و در باب آن‌ها سخن راندند؛ برای مثال روز دروتی [۱۳] - بنیانگذار نشریه‌ی پرنفوذ کارگر کاتولیک - از جمله رهبران جنبش صلح‌طلبی کاتولیک بود.

با این وجود، فمینیسم به عنوان یک جنبش مستقل کمابیش از صحنه‌ی آمریکا رخت بریست، تا اینکه در دهه‌ی ۱۹۶۰ به عنوان موج دوم فمینیسم ظهور تازه‌ای یافت. اصلاح «فمینیسم موج دوم» در واقع پذیرش پیشگامی موج اول فمینیسم در قرن نوزدهم بود. مانند آن چه در جنبش الغای بردگی گذشت، ظهور موج دوم فمینیسم نیز از این نارضایتی نشأت داشت که مسأله‌ی زنان در جنبش گسترده‌تری حل شده بود: جنبش ضد جنگ ویتنام. این انشعاب از جناح چپ یا ایدئولوژی لیبرال امریکایی صورت گرفت.

پیام آزادی زنان در موج دوم فمینیسم برای بسیاری از زنان امریکایی که از محدودیت‌های جنسیتی و اجتماعی دهه‌ی ۱۹۵۰ رنج می‌بردند، جذابیت داشت. آن محدودیت‌ها شامل پرهیز از آمیزش جنسی قبل از ازدواج، پیش‌فرض خانه‌داری به جای اشتغال در خارج از خانه به عنوان مشارکت فردی و اجتماعی زنان، ممنوعیت بچه‌دار شدن خارج از ازدواج، و نگره‌های ضد همجنس‌گرایی زنانه در اجتماع می‌شد. کار خط شکنانه‌ی بتی فریدن [۱۴] در ۱۹۶۳، با نام «جذابیت زنانه»، که بیان می‌داشت کار در خانه باعث به بردگی گرفتن زنان می‌شود، الهام‌بخش نسلی از زنان بود که به جای کار در خانه به دنبال یافتن شغلی خارج از خانه بروند. هلن گورلی براون [۱۵]، نویسنده‌ی کتاب پر فروش «سکس و یک دختر مجرد» (۱۹۶۲)، درباره‌ی یک جنسیت در حال ظهور حرف می‌زد که همراه با آن هم فمینیسم افزایش می‌یافت و هم در دسترس بودن قرص‌های جدید ضد بارداری.

موج دوم فمینیسم در پی اصلاحات بود تا اینکه در پی انقلاب باشد؛ زنان تقاضای حضور برابر و برخوردار یکسان در داخل سیستم موجود را داشتند. برای مثال، یکی از بزرگترین اهداف جنبش مطالبه‌ی مداخله‌ی فعالانه‌ی دولت برای تضمین مشارکت پرشماتر زنان در

سازمان‌های موجود از جمله در دانشگاه‌ها بود. این‌گونه اضافه‌شدن متمم حقوق برابر [۱۶] به قانون اساسی ایالات متحده تبدیل به یک مسئله‌ی محوری برای فمینیسم لیبرال شد. هدف از اضافه کردن این متمم به قانون اساسی تامین حقوق برابر در پیشگاه قانون فارغ از جنسیت افراد بود. متمم حقوق برابر نتوانست در مهلت مقرر به تأیید تعداد کافی از مجالس ایالتی برسد و تبدیل به یک شکست بزرگ برای فمینیست‌های لیبرال در ۱۹۷۹ شد.

تا امروز، فمینیسم رادیکال (که فمینیسم جنسیتی نیز نامیده می‌شود) به عنوان یک اقلیت و یک صدای انقلابی داخل موج دوم فمینیسم عمل کرده است. در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ فمینیسم رادیکال تبدیل به ایدئولوژی غالب جنبش فمینیسم در ایالات متحده شد. فمینیسم رادیکال جامعه و نهادهای کنونی را تحت عنوان «پدرسالاری» تعریف می‌کرد، یعنی اختلاطی از فرهنگ مردان سفید پوست و سرمایه داری که از این طریق مردان به عنوان یک طبقه به زنان به عنوان یک طبقه ظلم می‌کردند. یکی از نظریه‌پردازان کلیدی این جریان، کاترین مک کینون [۱۷] این جریان را به علت تجزیه و تحلیل متکی بر طبقه و جنسیت‌اش و به علت رویکرد ضدسرمایه داری‌اش «فمینیسم پسامارکسیست» نامید.

دیدگاه تحلیلی این جریان از جنسیت در کتاب‌هایشان چون کتاب سوزان برونمیلر [۱۸]، «خلاف اراده‌ی ما» (۱۹۷۵)، منعکس شده است، که در آن همه‌ی مردها «متجاوز جنسی» به تصویر کشیده شده اند چرا که همه‌ی آن‌ها از «فرهنگ تجاوز جنسی» پدرسالارانه منتفع می‌شوند. در یک سری از کتاب‌ها، آندرا دورکین [۱۹] نظریه‌پرداز توضیح می‌دهد که چگونه تقریباً در تمام ابعاد جامعه، از پورنوگرافی گرفته تا کتاب‌های کودکان، از زنان بهره‌برداری جنسی می‌شود و خشونت علیه‌شان ایجاد و تولید می‌شود.

روش تجزیه و تحلیل در فمینیسم رادیکال به این نتیجه‌گیری منتهی می‌شود که ستم‌های اجتماعی نسبت به زنان را باید از طریق سازوکار سیاسی «تصحیح» کرد؛ یعنی با وضع و اجرای قوانین و سیاست‌های عمومی رفتار مناسب با زنان در اجتماع را تشویق کرد و رفتار نامناسب ضد زن را تنبیه کرد. برای مثال، بودجه‌های دولتی به طور منظم به برنامه‌هایی اختصاص داده شود که رفتار صحیح جنسیتی را در محل کار و دانشگاه ترویج می‌کند. در ضمن، سیاست‌ها و قوانینی برای مجازات افراد به خاطر نگره‌ها یا رفتارهای ناصحیح جنسیتی‌شان (برای مثال بیان متلک‌های جنسی که متضمن آزار جنسی است) که عمدتاً شامل مجازات‌های مالی سنگین است، وضع شود.

تصحیح مناسبات اجتماعی و فرهنگی ضد زن از طریق سازوکارهای سیاسی بر خلاف ریشه‌های حقوق طبیعی فمینیسم امریکایی لیبرال کلاسیک قرن نوزدهم است، که با نام فمینیسم فردگرا یا با صورت‌بندی امروزی، آی فمینیسم [۲۰] شناخته می‌شود. وضع مجازات برای بیان، حتی وقتی هدف جلوگیری از آزار باشد، قطع زنگ خطری را برای فمینیست‌های قدیمی‌تر به صدا در می‌آورد چرا که آن‌ها نیز تمام قد از آزادی بیان، به ویژه

بیان سخنانی که جامعه ناپسند می‌شمارد، حمایت می‌کردند. فمینیست‌های جنبش‌های برده‌داری که بر خلاف مناسبات غالب زمان خود از حقوق بردگان و حقوق زنان سخن می‌گفتند، خود قربانی قوانین سانسور شدند. در سراسر تاریخ فمینیسم، سانسور همیشه بحث‌ها درباره‌ی موضوعات بحث‌برانگیزی همچون کنترل موالید و همجنسگرایی زنانه را خفه می‌کرده است. بنابر این آزادی بیان برای توسعه و رشد فمینیسم و بهبود وضعیت زنان امری حیاتی بوده است.

پیش‌فرض وجود درگیری طبقاتی نیز که از جمله پایه‌های تصحیح‌گری مناسبات اجتماعی ضدزن از طریق سازوکار سیاسی است مخالف با ریشه‌های فمینیسم فردگرا است. تصحیح‌گری سیاسی جامعه را به طبقه‌هایی متمایز تقسیم می‌کند که بر اساس نژاد یا جنسیت از هم جدا شده‌اند؛ و این گونه پنداشته می‌شود که این طبقات منافع سیاسی متمایز از هم و در ستیز با هم دارند. بنابر این مداخله‌ی دولت ضروری می‌نماید تا از طبقات ضعیف‌تر حمایت کند و وضعیتشان را ارتقا بخشد، بدین منظور که باز توزیع مناسب ثروت و قدرت را در سراسر جامعه تضمین کند. به طور خلاصه، بعضی از طبقات به هزینه‌ی طبقات دیگر از امتیازهای ویژه‌ی دولتی برخوردار می‌شوند.

در جبهه‌ی مخالف، فمینیسم فردگرا از محور همه‌ی طبقات تحت لوای قانون دفاع می‌کند تا هر فرد، فارغ از اینکه چه نژادی دارد یا به چه طبقه‌های تعلق دارد، از حقوق برابر نسبت به خود و دارایی خود بهره‌مند باشد. نقش مناسب دولت این است که امتیازات ویژه را از بین ببرد و از حقوق افراد چه زن و چه مرد به طور برابر حمایت و محافظت کند.

در میان دو قطب حدی فمینیسم جنسیتی و فمینیسم فردگرا، گونه‌های متفاوت و متعدد دیگری نیز قرار دارند که یا رویکرد نظری متفاوتی را اتخاذ کرده‌اند یا خود را منطبق بر استانداردهای دیگری تعریف می‌کنند. برای مثال، فمینیسم تساوی‌طلب در نظر دارد تا تحت نهادهای موجود و بدون ضرورت نیاز به اصلاحات در نظام فعلی برای بازتاب حقوق طبیعی افراد، به برابری دست یابند. یا اکوفمینیسم [فمینیسم محیط زیست‌گرا] تسلط مردان بر زنان را به نابودی محیط زیست ربط می‌دهد و بنابر این بر نقش زنان در حفظ محیط زیست تمرکز و تاکید دارد.

با این وجود، دغدغه‌ی مشترکی بین همه مکتب‌های فمینیستی وجود دارد. حق بارداری شامل کنترل موالید و مامایی از اهمیت عمده‌ای برخوردار است چرا که با کنترل زنان بر بدن خویش ارتباط دارد و امری منحصرن زنانه است. در واقع، سقط جنین معمولن به عنوان تست ارزیابی فمینیسم در نظر گرفته می‌شود؛ و به این معنی که آنهایی که مخالف قانونی بودن سقط جنین هستند، نمی‌توانند تحت هیچ شرایطی فمینیست شناخته شوند.

هر چند که ممکن است اجماعی بین مکاتب فمینیسم در زمینه‌ی حقوق بارداری وجود داشته باشد، به هر رو، در مسائل دیگر وجه مفارقت‌هایی دیده می‌شود. پورنوگرافی یکی از چیزهایی است که این تفاوت‌ها را برجسته می‌کند، دیدگاه فمینیست‌های رادیکال درباره‌ی پورنوگرافی به عنوان اساس ظلم جنسی مردان بر زنان و آرزوی ممنوع کردن آن به عنوان یک عمل خشونت‌آمیز خود مبین این نکته است. فمینیست‌های فردگرا ممکن است مخالف یا موافق پورنوگرافی باشند ولی دیدگاه‌شان این است که هر زن (یا مردی) این حق را دارد که انتخاب کند در ساخت پورنوگرافی شرکت جوید یا مصرف‌کننده‌ی آن باشد. آن‌ها مایل اند از پورنوگرافی و دیگر تولیدات جنسی به عنوان مسئله‌ای مرتبط با انتخاب‌های شخصی افراد، جرم زدایی کنند. فمینیست‌هایی حامی سکس از تولیدات سکسی حمایت می‌کنند و این را به عنوان ابراز نهایی توانمندسازی زنان در نظر می‌گیرند؛ آن‌ها نیز به دنبال جرم زدایی از چنین اقداماتی هستند.

آینده‌ی فمینیسم غامض است. در جهان غرب بیشتر نابرابری‌ها در پیشگاه قانون و در داخل فرهنگ‌ها از میان رفته اند و بنابر این زنان و مردان با انتخاب‌های پایه‌ای یکسانی مواجه اند. در واقع نابرابری جنسیتی همینک موجود [در ایالات متحده] از امتیازاتی نشأت می‌گیرد که قوانین و سیاست‌های تبعیض مثبت به نفع زنان به ایشان اعطا کرده است. از این رو، هر دو گروه فمینیست‌های فردگرا و تساوی طلب در راستای از بین بردن امتیازات ویژه برای زنان تلاش می‌کنند تا به برابری واقعی دست یابند. علاوه بر این، ظهور مکاتب نامتعارف فمینیستی، از قبیل فمینیسم محافظه‌کار که از خانواده‌ی سنتی و ارزش‌های محافظه‌کارانه حمایت می‌کند، در جهت تعدیل تند و حدت ماموریت‌ها و اهداف تاریخی فمینیسم عمل کرده است.

خارج از جهان غرب (مثلاً در آفریقا و کشورهای عرب) زنان اغلب به عنوان شهروند درجه دو در نظر گرفته می‌شوند و خشونت وسیعی علیه حقوق طبیعی‌شان در جریان است. برقع تبدیل به نماد ظلم علیه چنین زنانی شده است، اما این مسئله همچنین مبین تفاوت میان فمینیست‌های غربی و غیر غربی نیز هست. پوشش برقع که همه‌ی بدن زن را می‌پوشاند، و طالبان در افغانستان بدنام‌ترین اعمال‌گر آن بودند، مورد لعن و نفرت فمینیست‌های غربی قرار گرفته است. اما بسیاری از هم‌تایان غیر غربی فمینیست‌ها بحث می‌کنند که این گونه پوشیدن برقع یا پیروی زنان از دیگر فرامین ضد زن در اسلام انتخاب آزادانه‌ی زنان هستند و بایستی به همین شکل مورد احترام واقع شوند. فمینیسم رادیکال به طور فزاینده‌ای خود را از طریق سازمان‌های جهانی به ویژه سازمان ملل متحد، معرفی می‌کند، و در این میان، مشخص نیست که وقتی با تفاوت‌های عمیق فرهنگی میان زنان جهان برخورد می‌کند، چگونه اهداف و ایدئولوژی خود را با هم آشتی می‌دهد.

منبع: <http://www.cato.org/pubs/articles/feminism-women-rights.pdf>

وبسایت شخصی نویسنده: <http://www.wendymcelroy.com>
(ترجمه (کتاب سلطه زن



MICHAEL COHEN

علیه فرهنگ ترس

حمید آقایی

• احساس ترس جزئی از وجود انسان است و بعنوان یک احساس طبیعی و بشری شناخته میشود. اما آنچه که ما در حال حاضر شاهد آن هستیم و مورد توجه این یادداشت است فرهنگ ترس و عوارض ناشی از آن میباشد. فرهنگی که در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی به اشکال مختلف تعمیق و گسترش داده شده است ...

اخبار روز: www.akhbar-rooz.com

آدینه ۱۹ آبان ۱۳۹۱ - ۹ نوامبر ۲۰۱۲

"ترس سرچشمه اصلی خرافات و یکی از منابع اصلی ظلم و ستم است. غلبه بر ترس آغاز خردمندی است."

راسل

برتراند

ترس و نگرانی یکی از شاخصه های مهم جامعه ایران در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی شده است. مردم ما در دورانهایی همواره پر تنش این حاکمیت، بطور مستمر زیر سایه فرهنگ ترس و نگرانی زندگی کرده اند؛ بطوری که می توان گفت که این پدیده جزئی از وجودشان شده است. ترس از جنگ، ترس از بی آینده و به انحراف کشیده شدن فرزندان، ترس از یورش مامورین اطلاعات به زندگی خصوصی آنان، نگرانی از بحرانهایی روز افزون اقتصادی و گرانی قیمتها و محتاج بودن به نان شب، و حتی ترس از دشمنان خیالی در میان آنان که به گفته های رهبر جمهوری اسلامی باور دارند جزء زندگی مردم شده اند. فرهنگ ترس آنگونه دامنه های خود را گسترده که حتی بنظر میرسد که ترس و نگرانی از آینده، مردم را بیش از بیماریها و امراض و دیگر مشکلات اجتماعی و اقتصادی بخود مشغول داشته اند.

در اینکه احساس ترس جزئی از وجود انسان است و بعنوان یک احساس طبیعی و بشری شناخته میشود

شکی وجود ندارد. اما آنچه که ما در حال حاضر شاهد آن هستیم و مورد توجه این یادداشت است فرهنگ ترس و عوارض ناشی از آن میباشد. فرهنگی که در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی به اشکال مختلف تعمیق و گسترش داده شده است. این فرهنگ ترس در حقیقت یکی از ابزارهای بسیار کارآمد این رژیم برای اعمال سیاست تامین امنیت و برقراری ثبات و آرامش بوده است. و به جرات میتوان گفت که این ابزار بیش از دیگر ابزارها، از جمله سرکوب و تحمیق، عمل کرده و می کند. برقراری امنیت و ثبات اجتماعی و سیاسی از یک سو و گسترش فرهنگ ترس از سوی دیگر دوازده و اهرم اصلی استراتژی بقا و ادامه حیات این نظام است.

تحقیقات و مطالعات جامعه شناسانه در زمینه فرهنگ ترس نشان میدهند که این پدیده مختص جامعه ایران نیست و به اشکال مختلف در بسیاری از کشورها، حتی در کشورهای دموکراتیک نیز اعمال میشود. در واقع، فرهنگ ترس و در کنار آن احساس امنیت از شاخصهای بسیار بارز زندگی در قرن بیست و یکم شده است. انسان این قرن در زیر سایه فرهنگ ترس از همه چیز، از امراض گوناگون گرفته تا حوادث طبیعی ناشی از آلودگی محیط زیست، تا نگرانی از حملات تروریستی و ... زندگی می کند.

در حالیکه در مقایسه با دورانهای قبل، آمار مرگ و میر ناشی از امراض و عوارض طبیعی و اجتماعی بسیار کاهش پیدا کرده است اما پدر و مادران این قرن بسیار بیشتر از والدین قرنهای گذشته نگران آینده فرزندانشان هستند و آینده خوبی را برای آنها پیش بینی نمی کنند. در گذشته های دور والدین به راحتی میتوانند آینده بهتری را برای فرزندانشان تصور کنند و آنرا قابل دسترس میدیدند. اما در حال حاضر این پیش بینی ها زیر سایه سنگین ترس و بی اعتمادی نسبت به آینده قرار گرفته اند و ما جرأت پیش بینی آینده بهتر را بخود نمی دهیم.

ریسک و ریسک پذیری جزء جدایی ناپذیر تاریخ تکامل انسان است و اصولاً بدون خطر و ریسک کردن، پیشرفتهای بشری امکان پذیر نبوده است. اما حاکمیت فرهنگ ترس در اکثر جوامع بشری مفهوم دیگری به ریسک و پذیرش خطر داده است. ریسک موضوع و پدیده ای بوده است برای پذیرفتن و حتی به استقبال آن رفتن، اما در دوران حاضر، مردمان اکثر جوامع به اشکال گوناگون تعلیم داده میشوند که چگونه از رو در رو شدن با ریسک و خطرات بپرهیزند.

یکی از نتایج مستقیم فرهنگ ترس و پرهیز از ریسک را میتوان در بی اعتمادی مردم نسبت به آینده و

نبودن امید و خوشبینی و شادابی دید. این ناامیدی بگونه ای جدی و همه گیر شده است که برخی حتی خود انسان را خطر اصلی برای این حیات و این کره خاکی می دانند. البته باید اضافه کرد که این تصور و برداشت از انسان، که خطر اصلی برای این جهان است، در جوامع و فرهنگهایی که اصولاً دید منفی نسبت به انسان وجود دارد و بویژه مطابق آموزشهای مذهبی خطاکار شناخته میشود، بیشتر قابل مشاهده است.

حاکمیت فرهنگ ترس باعث شده است که کمتر انسانی بخود اجازه بدهد که دامنه تماسها و ارتباطات خود را وسیع کند و با آرامش خاطر پا به وادی ناشناخته ها بگذارد. در چهارچوب این فرهنگ هر قدر دامنه زندگی محدودتر و انسان خود را کوچکتر کند با خطرات کمتری مواجه میشود و بنابراین زندگی اش دوام بیشتری پیدا خواهد کرد. دقیقاً قابل مقایسه با کرمی که در هنگام روبرو شدن با خطر خود را جمع و جور میکند و یا لاک پشتی که سر خود را در لاک خود فرو میبرد. و این دقیقاً همان واکنشی است که دولتهای حاکم، که فرهنگ ترس را تقویت میکنند و از آن سود میبرند، خواهان آن هستند. هر اندازه فرهنگ ترس در میان مردم عمومی تر شده باشد به همان اندازه دولت حاکم بهتر میتواند سیاستها و برنامه های خود را اعمال کند و سوار بر این فرهنگ نماید.

جمهوری اسلامی را می توان یک نمونه کامل از این سیستم و سیاست مبتنی بر فرهنگ ترس دانست. حاکمیت گسترده فرهنگ مذهبی و خرافی ابزارهای لازم برای اعمال فرهنگ ترس و اجرای سیاستهای امنیتی و سرکوبگر در اختیار این رژیم گذاشته اند. از یک سو با استفاده از احساسات مذهبی مردم، شمشیر خداوندی و مجازاتهای اخروی بالای سر مردم نگاه داشته میشود و مومنین را از تلاش برای لذت از زندگی منع میدارند و پرهیزکاری را تقویت میکنند از سوی دیگر با تشویق فرهنگ تقیه و آموزش انواع و اقسام کلاههای شرعی، دروغگویی و حيله گری را که از صفات انسانهای ضعیف و کوچک است تشویق و ترویج میکنند.

ناامیدی نسبت به آینده و ترس از پذیرش ریسک، بعنوان یکی از مهمترین عوامل تخریب کننده روابط اجتماعی و از هم گسیختگی شیرازه جوامع انسانی نیز شناخته میشود. در اثر حاکمیت ترس و بنابراین محدود شدن روابط اجتماعی و الویت حفظ منافع فردی بر منافع جمعی بی اعتمادی نسبت بیکدیگر دامن زده میشود، پدیده ای که جامعه ما بشدت از آن رنج میبرد.

در چهارچوب فرهنگ ترس تنها یک راه حل و یک چشم انداز امید بخش ارائه میشود، آنهم چشم

اندازی که توسط حاکمین و مروجین این فرهنگ ترسیم میگردد. رهبر جمهوری اسلامی در طول تمام سالهای گذشته همواره بر استراتژی مقابله با دشمنان اسلام و جمهوری اسلامی تاکید کرده است و نه تنها خود و کارگزاران جمهوری اسلامی را بلکه اکثریت مردم کشورمان را در این جادوی ترس و بی اعتمادی گرفتار ساخته است. او فریاد بر میآورد که تنها یک راه حل و راه چاره برای این مملکت قابل تصور است و آنهم حفظ آرامش و ثبات به هر قیمت و خاموش کردن همه صداها و حتی اختلافات درونی به هر وسیله. در قاموس فرهنگ ترس و امنیت همه چیز متمرکز بر ثبات و ادامه حیات این نظام است. یکی از تاثیرات مستقیم این سیاست دشمن ستیز و حاکمیت ترس در جمهوری اسلامی همانا انفعال، سرخوردگی و عدم اعتماد به نفس است که بویژه در نسل جوان و بی آینده کشورمان بارز است.

در قاموس و فرهنگ ترس پرور است که همه چیز رنگ سیاه و سفید بخود میگیرد و مطلق گرایی و جستجو و عبادت آن ترویج و تبلیغ میگردد. در برابر این مقام مطلق همه امور و پدیده ها مارک بی ارزشی میخورند، حتی خود انسانها. واکنش طبیعی مردم در این شرایط گریز از امور بی ارزش و تلاش برای دست یابی و نزدیکی به آن مقام مطلق است. اما چون این مقام دست نیافتنی است، نتیجه آن نا امیدي و افسردگی میشود.

اما همانطور که تاریخ تکامل بشر نشان داده است، تنها با ریسک پذیری و خطر پیشه کردن بوده است که انسان توانسته از بن بستها و بحرانها عبور کند و یک گام بجلو بردارد. تاریخ مبارزات آزادیخواهانه مردمان نیز دال بر درستی این قانونمندی است و گواه بر این حقیقت است که هرگاه ملتمان خطر پیشه کرده و جرأت ریسک کردن از خود نشان داده است موفق شده است بن بست ترس و نا امیدي و بی انگیزگی را بشکند و یک گام به پیش بردارد. خودآگاهی به قدرت خود و سر بر آوردن از لاک خویش و نفی این فرهنگ ترس، که محصول ریسک پذیری است، هر بار باعث شده است که مردم ما طور دیگری به زندگی نگاه کنند و شاداب تر و با اعتماد به نفس بیشتر روابط اجتماعی خود را توسعه دهند.

تاریخ انسان همچنین نشان میدهد که شکست و تجارب ناشی از آن قبل از اینکه مایوس و نا امید کننده باشند آموزنده هستند. در واقع زیر سلطه فرهنگ ترس است که مردم را از ریسمان سیاه و سفید میترسانند که مبادا دچار اشتباه دوبار شوند. کدام تجربه بشری در قدم اول موفق بوده است و کدام خیز با افت همراه نبوده است؟ ترس از تکرار اشتباه نیز معمولا توسط رهبرانی که پس از تجربه اول بقدرت رسیده اند، ترویج میشود تا مبادا مردم بار دیگر به فکر انقلاب بیفتند.

همچنین تجارب دیگر ملل در زمینه نظام آموزشی نشان میدهد که هرگاه یک نسل یاد گرفته باشد که چگونه با شرایط نامطمئن و دارای ریسک برخورد کند و با عدم تعیین که همواره وجود دارد کنار بیاید و نسبی گرایی پیشه کند نسل موفقتری بوده است.

<http://bardemistress3.wordpress.com/>

Female این مطلب ترجمه ای است از صفحه 148 کتاب «سلطه زن» (Chastity) در ادامه ی پست Domination(

نوشته Elise Sutton

زحمت ترجمه رو هم دوست عزیزى به نام آرمان کشیدن و برای من فرستادن



قدرت زنان در شهوت مردان نهفته است. (از کتاب «الهه ای در لباس خردار»، 1869)

زنان می دانند که اگر افسار شوهرشان را در اتاق خواب در دسترس بگیرند، کنترل او در بیرون اتاق خواب هم راحت است. مردانی که در اتاق خواب زیر تسلط همسرشان هستند، معمولاً جمله «چشم، خانم» رو زیاد استفاده می کنند و مشتاقند دوروبر خانمشون بگردند. مردی که توسط یک زن رام می شود بسیار شهوتی است و دوست دارد همواره به ملکه اش دست بزند و او را نوازشش کند. هنگام فرمانبرداری یک مرد مطیع و رام از همسرش، انرژی سکسی زیادی را آزاد می کند که یک همسر عاقل می تواند از این انرژی برای رسیدن به نیازها و خواسته هایش (سکسی و کارهای خانه) استفاده کند. البته یک سد اساسی در جلوی این شهوت و خدمت به همسر وجود دارد و آن ارضا و ارگاسم مرد است.

امروزه بانوان متوجه شده اند که یک مرد ناکام در ارگاسم و ارگاسم نشده، یک مرد پرکار و پرشهوت است اما یک مرد ارگاسم شده یک مرد تنبل است. بنابراین بعضی از بانوان تلاش می کنند با روش های مختلف از ارگاسم زوجشان جلوگیری کنند تا تعداد دفعات ارگاسم مرشان را محدود کنند. این کار باعث می شود مردان همواره در مقابل همسرشان حرف گوش کن تر و فرمانبردار تر باشند. وقتی که از ارگاسم مردان، توسط زنان جلوگیری به عمل آید آنها در حالتی قرار می گیرند که لذت ذهنی می برند که می توان در یک جمله آن را توصیف کرد: «بهشت بر زمین»

اگر مردی به حال خودش باشد، به خودش اجازه می دهد که حتی چند ارگاسم در روز داشته باشد. این اصلاً برای یک زن که بخواهد از این مرد برای رفع نیازهایش استفاده کند، خبر خوبی نیست. اگر یک مرد بخواهد هر روز ارضا شود و همسرش تعداد ارضاهای او را به یک بار در هفته محدود کند، می توان گفت که به صورت قابل ملاحظه ای از ارگاسم او جلوگیری کرده است. امروزه زنانی هستند که ارضای مردانشان را بیشتر از این محدود می کنند، حتی یک ارگاسم به ازای هر 10 روز، دو هفته. همینطور زنانی هستند که به نظرشان یک یا دو ارگاسم در هر ماه، برای شوهرشان کفایت تا لوله های همسرشان را تمیز کند و همینطور میل شوهرشان برای خدمت به آنها در بالاترین حد بماند.

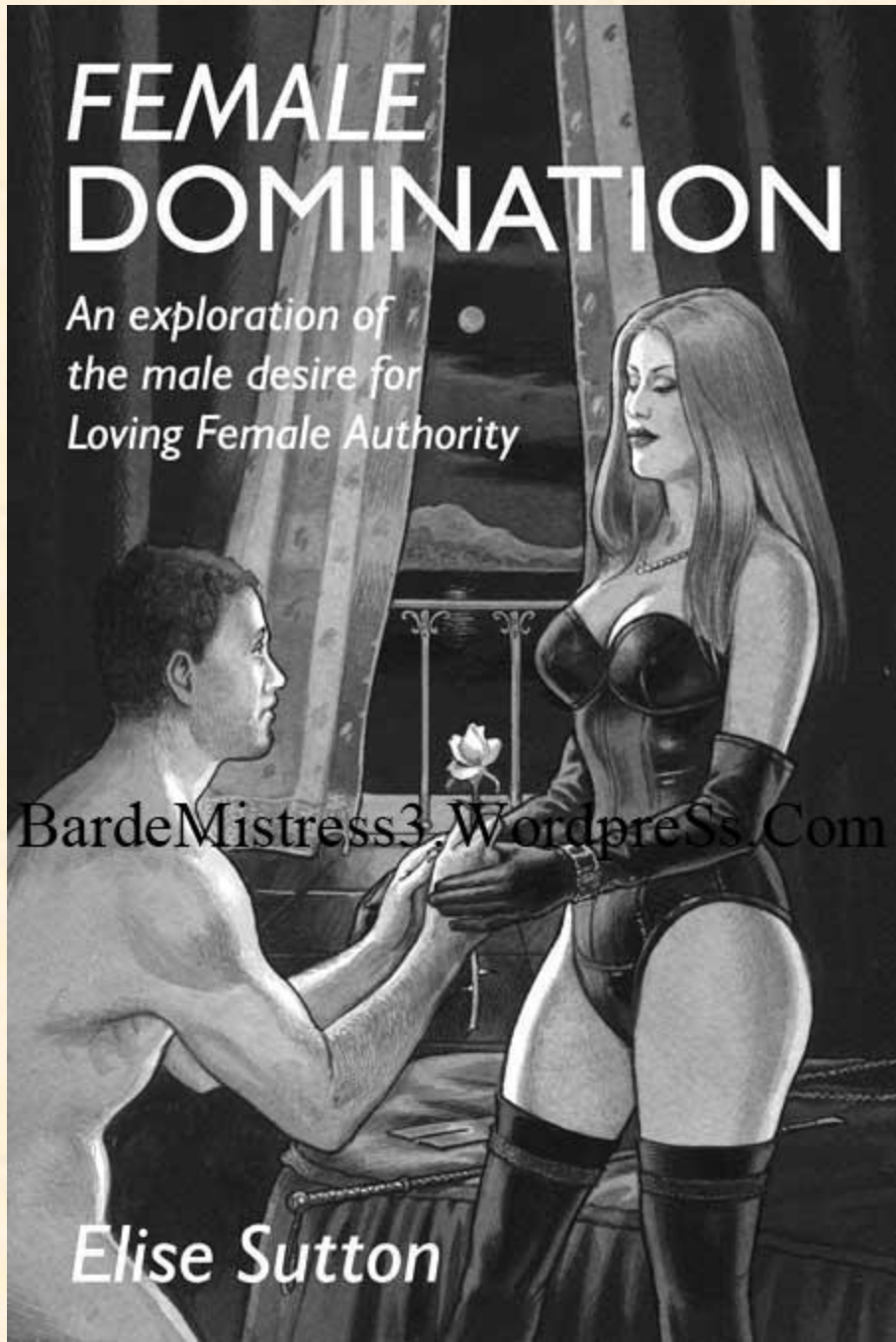
ارگاسم مرد یک فرایند طبیعی است که باعث آرامش سکسی مرد می شود، که هم جسم و هم بدن او را آرام می کند. بدن مرد بعد از انزال می خواهد آرام باشد و یا حتی به خواب برود و آخرین چیزی که می خواهد این است که مجبور به انجام فعالیت فیزیکی شود. به همین دلیل مردان بعد از انزال شهوتشان را برای لذت بخشیدن به زن از دست می دهند و به همین دلیل است که بسیاری از زنان به لذت سکس نمی رسند. اگر خانمی قصد دارد که به مردش اجازه انزال بدهد، باید عافانه تا قبل از ارضای خودش، ارضای شوهرش را قدغن کند. زمانی که طول می کشد یک زن ارضا شود بیشتر است اما برای مرد ارزش انتظار را دارد.

FEMALE DOMINATION

*An exploration of
the male desire for
Loving Female Authority*

BardeMistress3 WordPress.Com

Elise Sutton



پرسه «بیوه کودک» ها در شهر



قانون- «بیوه کودک» از جمله پدیده‌های نوظهور در کشور است که با وجود همه هشدارهای کارشناسان، شیوع روز افزونی داشته و در پی ازدواج‌های زیر ۱۵ سال در کشور، عامل بروز ناهنجاری‌های فرهنگی در کشور می‌شود. آمار ازدواج‌های کودکانه در کشور بیشتر می‌شود و به تبع آن، تعداد بیوه کودک‌ها بیشتر. در عصر مدرنیته شدن و گسترش شهرنشینی و بالا رفتن سن ازدواج باز در شهرهایی که بر اصول سنتی شان پایبند هستند، ازدواج در سنین کمتر از ۱۵ سال بسیار مشهود است، بچه‌هایی که در دنیای کودکی یا بلوغ باید مسئولیت زندگی را بر اساس سنت‌های پدر و مادران خود را بر دوش بکشند بدون اینکه اراده و اختیاری در این زمینه داشته باشند. آمارهای ثبت احوال نشان می‌دهد که در سه ماهه اول امسال ۱۲ هزار و ۸۸ نفر کمتر از ۲۰ سال ازدواج کرده‌اند یا به عبارتی دیگر ۹ هزار و ۸۶۳ دختر و پسری که با هم ازدواج کرده‌اند کمتر از ۱۵ سال سن دارند. همچنین بر اساس این گزارش، در سال ۹۰، ۲۹ هزار و ۸۳۱ دختر و پسر کمتر از ۱۵ سال در کشور با یکدیگر ازدواج کرده‌اند. این آمارها نشان می‌دهد، پایین‌ترین میزان ازدواج زودهنگام متعلق به شهر تهران با ۷/۷ درصد است و مناطق روستایی استان‌های اصفهان و سیستان و بلوچستان بیشترین میزان را به خود اختصاص داده‌اند. همچنین بررسی درصد کسانی که تا قبل از سن ۱۷، ۱۸ و ۱۹ سالگی ازدواج کرده‌اند نشان می‌دهد که نزدیک به ۲۲/۸ درصد دختران ۱۷ ساله در مناطق روستایی و ۱۳/۱ درصد در مناطق شهری ازدواج کرده‌اند. آمارهای

جهانی نیز گویای آن است که ۳۶ درصد زنان ۲۰ تا ۲۴ سال قبل از رسیدن به سن ۱۸ سالگی ازدواج کرده اند و سالانه ۱۴ میلیون نوبالغ ۱۵ تا ۱۹ ساله زایمان می‌کنند و دختران زیر سن ۱۵ سال، پنج برابر بیش از دختران سن ۲۰ سالگی دستخوش مرگ و میر در طول دوران بارداری یا زایمان می‌شوند.

فقر فرهنگی، عامل ازدواج کودکانه

کارشناسان می‌گویند فقر فرهنگی و پایبندی به اصول و عقاید قدیمی و سنتی هنوز در بسیاری از خانواده‌های ایرانی وجود دارد که دختر و پسر کودک یا نوجوان خود را اسیر و قربانی این پایبندهایی که ناشی از پایین بودن سطح آگاهی و فرهنگ آن خانواده است، می‌کنند. تبعات ازدواج دختر و پسر در دوران کودکی یا نوجوانی، تبعات منفی و آسیب‌های اجتماعی زیادی را در آینده بر آنان بوجود می‌آورد، بچه‌هایی که هنوز به شعور و آگاهی کامل نرسیده‌اند، باید بار بزرگی از زندگی متاهلی را بدون رغبت و بر اساس خودخواهی‌های والدین خود به دوش بکشند. در این میان دختران کمتر از ۱۵ سال بیش از پسران قربانی فقر فرهنگی و حتی فقر مالی خانواده‌های خود می‌شوند، در بسیاری روستاها و شهرهایی مانند خوزستان و سیستان و بلوچستان والدین بودن دختران را هزینه و بار اضافی بر هزینه خانوار محسوب کرده و با ازدواج او نه تنها بار هزینه را می‌کاهند بلکه‌گاه با ازدواج دخترشان با افراد مسن‌تر می‌توانند به زندگی اقتصادی و اجتماعی دختر و حتی خودشان نیز سامان بهتری دهند. در این اجتماعات ازدواج برای خانواده دختر به نوعی امتیاز اقتصادی نیز محسوب می‌شود. یک دختر در این شرایط به عنوان کالا مورد معامله قرار می‌گیرد و گاه به عنوان پول یا به جای بدهی معامله می‌شود. در موارد نابسامانی یا شرایط بد زراعت، خانواده‌ها می‌دانند که دخترانشان می‌توانند زمینه امنیت اقتصادی برای آنان باشند موضوع پرداخت جهیزیه با همین منظر برای تشویق به ازدواج زودهنگام است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که ازدواج دختران در سنین کودکی در خانواده‌هایی که پدر معتاد، بیمار روانی، بیسواد یا کودک تک والد یا والد ناتنی داشته باشند و از لحاظ اقتصادی - اجتماعی در سطح پایینی باشند، بیشتر است.

ازدواج برای قاچاق کودک

آمارهای کشور نشان می‌دهد، ۷۲ درصد از زنانی که اقدام به ترک خانه (فرار از خانه) کرده و در اورژانس‌های اجتماعی بهزیستی استان تهران در سال‌های ۸۱ و ۸۲ پذیرش شده بودند بین ۱۱ تا ۱۷ سال داشتند. مجید ابهری، کارشناس و آسیب‌شناس اجتماعی در گفت‌وگو با «قانون» می‌گوید: ازدواج به عنوان یک پدیده فرخنده نقطه عطف بلوغ است. متأسفانه هنوز بسیاری از افراد در جامعه ما بلوغ جسمی را تنها ملاک ازدواج قلمداد کرده و توجهی به بلوغ فکری و اجتماعی ندارند. یعنی اصولاً برایشان مهم نیست که فرد توانایی ازدواج را دارد یا نه.

وی ادامه می‌دهد: با کمال تأسف در مناطق عشایری مثل خوزستان و هرمزگان ازدواج‌های زودرس هنوز ملاحظه می‌شود. معمولاً در مناطق یاد شده این گونه ازدواج‌ها به دلیل شرایط آب و هوایی و بلوغ جسمی اتفاق می‌افتد. حتی در مورد بلوغ جسمی نیز برخی خانواده‌های عشایر اعتقاد دارند دختر باید در خانواده شوهر به بلوغ برسد. این عادت‌ها و پندارهای غلط باعث می‌شود دختری خردسال به عقد یک مرد بزرگسال در بیاید. گاهی بزرگان قبیله برای پایان دادن به دعواهای بین قبیله‌ای و عشیره‌ای و پیشگیری از نزاع‌های بعدی این کار را که به آن «خون بست» می‌گویند انجام می‌دهند. ابهری با بیان اینکه علاوه بر بروز مشکلات جسمی و ناراحتی‌هایی که در روابط زناشویی میان زوجین کمتر از ۱۵ سال به وجود

می‌آید، اظهار می‌دارد: مشکلات روحی عدیده‌ای برای آن‌ها پیش می‌آید که منجر به خودکشی و فرار از خانه می‌شود و در بهترین حالت آن باعث می‌شود آن دختر زندگی‌اش را در افسردگی ادامه می‌دهد.

بیوه کودکان زیاد شده‌اند

کارشناسان اجتماعی با اشاره به اینکه درصد قابل توجهی از ازدواج‌های زودرس و در سنین زیر ۱۵ سال منجر به طلاق زودرس نیز می‌شود می‌گویند که این مهم پدیده بیوه کودکان را در نیز همراه داشته که معضلات اجتماعی و فرهنگی خاص خود را دارد. بحران‌های روحی و فکری این گروه از افراد جامعه و اینکه بعد از طلاق، رها می‌شوند از جمله مسائلی است که کمتر از سوی نهادهای حاکمیتی مورد توجه قرار گرفته و این مسئله افزایش کودکان مطلقه را همراه داشته است.

دولت مداخله کند

مینو گودرزی، کارشناس اجتماعی نیز در این باره تصریح می‌کند: این ازدواج‌های آزار دهنده دخالت نهادهای فرهنگی و قضایی را می‌طلبد تا از این فجایع جلوگیری کنند. بعضی از این خانواده‌ها پرجمعیت هستند و گاهی ۱۴ فرزند دارند و در مناطق هرزگان برای رها شدن از هزینه شکم فرزندان خانواده خود این کار را انجام می‌دهند. شناسایی خانواده‌های پرجمعیت و حتی اعمال پیشگیری‌های اجباری برای جلوگیری موالید می‌تواند راهکار دیگری را برای جلوگیری از این حوادث تلخ باشد. وی می‌گوید: متأسفانه ازدواج‌های کمتر از ۱۵ سال به ثبت قانونی نمی‌رسد و فقط توسط روحانی محل صیغه عقد جاری می‌شود. در بیشتر موارد این صیغه ادامه یافته و زن با کوچک‌ترین اعتراض از خانه اخراج می‌شود. وی ادامه می‌دهد: بالا بردن سطح آگاهی و اطلاع‌رسانی از طریق رسانه‌ها، تعریف پروژه‌های آموزشی در عشایر جنوب و مناطق یاد شده و استمداد از روحانیون محل برای دخالت در این گونه موارد می‌تواند چاره‌ساز باشد. چرا که روحانیون اهل سنت در مناطق سنی نشین دارای جایگاه ویژه‌ای هستند و می‌توانند با آگاه‌سازی مردم از این گونه اعمال جلوگیری کنند. گاهی دیده می‌شود که عروس با عروسک به خانه بخت می‌آید و حتی الفبای ازدواج و زناشویی را نمی‌داند و متأسفانه هیچ کس هم مسائل زناشویی را به آن‌ها آموزش نمی‌دهد و با مشکلات زیادی مواجه می‌شوند. دولت باید در یک برنامه گسترده علمی از طریق کمیته امداد، بهزیستی، نیروی انتظامی و قوه قضاییه با آگاه‌سازی روسا و ریش سفیدان قبایل اقدام به اطلاع‌رسانی کرده و اجازه ندهند این گونه فجایع و ازدواج‌ها اتفاق بیفتند و تکرار شود.

بیوه کودکان چه می‌شوند؟

براساس کنوانسیون جهانی حقوق کودک تمام افراد زیر ۱۸ سال کودک محسوب می‌شوند و از یکسو، براساس قانون مدنی دختران در ۱۳ سالگی و پسران در ۱۵ سالگی به بلوغ می‌رسند. با توجه به قوانین سن ازدواج این موضوع از چند منظر قابل بررسی است یکی از نظر اجتماعی و فرهنگی و دیگری از منظر قانونی. آمارهای دست و پا شکسته ثبت احوال می‌گوید که در سال ۸۵ حدود ۲۵ هزار کودک مطلقه داشتیم که از این میزان ۱۵ هزار در نقاط روستایی و مابقی در نقاط شهری بوده است. قابل توجه اینکه تعداد حدود ۱۲ هزار کودک نیز در این سال مشاهده شده‌اند که همسرشان فوت کرده که آمار آن در نقاط شهری بیشتر است. اینکه سرنوشت کودکان مطلقه و بیوه چه می‌شود و در ابتدای دوره تازه زندگی خود با بحران‌های روحی و اجتماعی چه می‌کنند، موضوعی است همچنان بی‌پاسخ...

